

هُوَجِسْتَنْ

لریین ایدانی



٢٠٠٧ / آگسٹ / مدداد / نام
Issue 1 / August 17 / 2007



همجنس‌من

1 / مرداد 1386

2007 / August 17 / Issue 1

hamjenseman@gmail.com

www.gfiran.bravehost.com

2	زندگینامه سافو لزیوس
10	نقاب
11	نشانه
13	او هم یک لزبین است
17	تاریخچه مبارزات همجنسگرایی
25	متنی آزاد
28	سیستم عصب جنسی
31	پرسش و پاسخ سکس لزبین
35	رامش
37	ناشناخته های فیلم و موسیقی
45	اشو
50	قب عکس
56	از حق دفاع کن



به نام عشق

سلام بر تو

امروز آمده ایم تا در کنار هم و با هم مهر
این سکوت چندین ساله را بشکنیم، و صدای
لزبین ایرانی را به گوش همگان برسانیم از
ترسها و بی پناهیش سخن بگیم، از ظلمها و
حق کشیها قلم زنیم و آفتاب را به خانه اش
بریم. از امروز دیگر یک لزبین ایرانی تنها
نخواهد بود پشت به پشت، دست در دست
پیش خواهیم رفت. اگر روزگار نامهربان
است ما از وفا با او سخن خواهیم گفت.

نشریه‌ی "همجنس من لزبین ایرانی" توسط
دو زن همجنسگرای ایرانی در 27 مرداد
سال 86 پایه گذاری شد. این نشریه متعلق به
تمام زنان همجنسگرای ایرانیست. امید آن
داریم هر روز پر بار تر از دیروز با هم در
این راه نو گام بر داریم و حقمان را از این
دنیای فانی بگیریم.

يا حق



اروس دلم را می برد

سافوی لزبوس

همهی شعرها و پاره شعرها در هر شماره از نشریه

برخی می گویند که نه ایزدباتوی هنر وجود دارد؛ اما اینان باید بیشتر اندیشه کنند. چرا که، بنگر، سافوی لزبوس آن جاست، او دهمن است.
افلاتون



درآمد:

سافو از زمان باستان به عنوان بزرگترین شاعر غنایی شناخته شده است. او نخستین زنی بود که کنار احساسات فردی، حتاً خصوصی ترین احساسات را در شعر بیان کرد. شعر او بر معاصران اش تاثیر بسیار گذاشت و در زمان زندگیش نه تنها در زادگاه اش که در جاهای بس دور نیز خوانده و دکلمه می شد. افلاتون او را ایزدبانوی دهم هنر نامیده است. کاتولوس (Catullus) از "سافوی مرد" نام برد و زاهد آسوری Tatianus(Tatianus) او را "روسپی، دیوانه‌ی عشق، کسی که هرزه‌گیش را آواز می‌داده" خوانده است. بیشترین ایراد به او نیز به دلیل گرایش هم‌جنس‌گرایانه‌ش بوده است. او از جزیره‌ی لزبوس(Lesbos) است و برای همین، امروز زنان هم‌جنس‌گرا را "لزبین" می‌نامند.

این حاصل می‌کوشم تا جنبه‌هایی از شخصیت تاریخی سافو را بر اساس مدارکی که در دست است - و بیشتر از مردان مخالف او روش نکنم.

سافو در سده‌ی هفتم پیش از میلاد مسیح در جزیره‌ی لزبوس به فاصله‌ای نه چندان دور از سواحل آسیای صغیر زاده شد. در زمانه‌ی سافو، که هم‌عصر سولون(Solon)، بخت‌النصر و جرمیا(Jermia) بود، لزبوس جزیره‌ای غنی از زیتون، انگور، کشتزارهای غله و تیه‌های جنگلی بود. آب و هوای مدیترانه و زمین غنی به جامعه‌ای بس ثروتمند شکل داده بود.

لزبوس تا صد سال پیش از عصر طلایی پریکلس (Pericles) مرکز فرهنگی یونان باستان و چشمه‌ی الهام شاعران غنایی چون آلکایوس (Alkaios) و سافو بود. داد و ستدی پریار با شهرهای ساحلی آسیای صغیر و جزیره‌های دریای اژه و حتا با مصر در جریان بود، اما بازگانان دریانورد این جزیره بیشتر نزدیک خانه می‌ماندند و به راه دور نمی‌رفتند. اقتصاد لزبوس بر بازگانی، صنعت و دریانوردی استوار بود. شراب، روغن زیتون، غله، چوب پنبه، خمره و غرابه و چراغ روغن سوز از عده محصولات بازگانی این جزیره به شمار می‌آمد. مهم‌ترین بندر لزبوس، مرکز آن میتیلن (Mytilen) بود.

سافو باید حدود سال ۵۲۶ پیش از میلاد در این بندر زاده شده باشد. شهر ارسوس (Erosos) در آن سوی جزیره در این مورد تردید دارد، زیرا سکه‌های با نقش چهره‌ی سافو در حوالی این شهر یافته شده‌اند. دریاره‌ی سال زاده شدن سافو نیز اختلاف نظر بسیار است. آرتور ویگال(Arthur Weigall)، دیپلمات و تاریخ‌نگار امریکایی آن را سال ۲۶۱ پیش از میلاد دانسته است. به رغم آن که بسیاری نویسنده‌گان این تاریخ را پذیرفته‌اند، تاریخ دانان بسیاری با آرتور ویگال موافق نیستند. زیرا هم او سبب ارایه‌ی داده‌های جعلی و بنای سنتی جعلی بوده است.



درباره‌ی نام سافو نیز اختلاف نظر وجود دارد. به زبان یونانی آیولی (Aeoli) که زبان مادری سافو بوده است، نامش را سافا (Psappha) می‌نوشتند و در یونانی آتن سافو (Psappho). در پاپیروس متعلق به پانصد سال پیش از میلاد و در دست‌نوشته‌های باستانی همان سافا نوشته شده است، اما بر بسیاری از سکه‌ها و تعدادی کاسه و گلدان سافو نیز دیده می‌شود. سنت اروپایی تلفظ و نوشتن نامها - جز فرانسوی‌ها که می‌نویسند Sappho - آن را ثبت کرده‌است.

هرودوت نام پدر سافو را اسکاماندرونیموس (Skamandronymos) یاد کرده، اما نویسنده‌گان دیگر او را اسکاماندوس، اسکاموس، سموس (Euyarchos)، سیمون، اکریتوس (Ekrytos)، اویارکوس (Semos)، اونومینوس (Eunomios)، اوریگیوس (Eurygios) و کامون (Kamon) نیز نامیده‌اند. خوش‌بختانه هم بر سر نام مادرش کله‌ایس (Kleis) همنظرند. سافو دو یا سه برادر داشت. کاراکسوس (Charaxos)، لاریکوس (Larichos) و شاید اوریگیوس. می‌گویند که دوریکا (Doricha)، زن ثروتمند با درآمد فروش شراب، برادر بزرگ - کاراکسوس- را از مصریان باخرید. سافو در شعرهایش از برادر بزرگ به دلیل رابطه‌اش با دوریکا - که هرودوت ناماش را رودویس (Rhodopis) ثبت کرده‌است - خرد گرفته‌است. این روایت در عهد باستان بسیار نقل شده است. استрабو (Strabo) نوشته‌است که در سده‌ی نخست پیش از میلاد روایتی وجود داشته که یکی از اهرام مصر را معشوق دوریکا ساخته‌است. از برادر دیگر تنها این را



می‌دانیم که او به دولت محلی میتیلن شراب می‌داده است و از نظر آتنیوس (Athenaeus) این حق مردان جوان از خانواده‌های ثروتمند بوده است. از این جا می‌توان برداشت کرد که سافو از خانواده‌ی ثروتمندی در لزبوس بوده است که صاحب باغ‌های زیتون و انگور در حومه‌ی شهر میتیلن بود. از اوریگیوس خبر و اطلاعی در دست نیست. برخی عقیده دارند - و برخی نیز این را انکار می‌کنند - که سافو در نوجوانی با کرکولاس (Kerkolas) یا کرکیلاس (Kerkylas)، بازگانی از جزیره‌ی آندروس (Andros) ازدواج کرده‌است. حاصل این ازدواج دختری بوده به نام کله‌ایس (Kleis). در این نکته که سافو فرزند داشته است، تردید وجود دارد، اما وقتی خود سروده‌است که: "دختربارم به نام کله‌ایس..." دلیلی برای تردید نمی‌ماند.

آلکایوس، شاعر یکی از دوستان سافو بود و او را بسیار ستوده‌است. به نظر هرمسیاناکس (Hermesianax) او "چنگ می‌نواخنه و آواز می‌خوانده تا عشق‌اش را به سافو بیان کند". در یکی از شعرهایش می‌خوانیم که "سافو با گل بنفسان و لب‌خندی به شیرینی شهد".

از دوستان زن سافو آناگورا (Anagora)، آناکتوریا (Anactoria)، آتیس (Atthis)، ارینا (Erinna)، گیرینا (Gyrinna) گونجیلا (Gongyla)، هرو (Hero)، مگارا (Megara)، پراکسینوآ (Parxinoa)، تله‌سیپا (Telesippa)، تیماس (Timas)، دیکا (Dika) یا میکا (Mika) - مخفف مناسیدیکا (Mnasidika) - را می‌شناسیم. گورگو (Gorgo) و آندرومدا (Andromeda) از دشمنان او بوده‌اند.

سخن‌های بسیار درباره‌ی سافو با دختران و زنان گفته‌اند. می‌گویند او آموزش‌گاه آواز، رقص و موسیقی داشته است، یا پایه‌گذار مکتب تیاسوس (Thiasos) به احترام آفرودیت، ایزدبانوی عشق بوده است. برخی دیگر می‌گویند که این دخترانی که در شعرهایش نام برده است از شاگردان او بوده‌اند که در مراسم آیینی رقص زیبای میتیلن را اجرا می‌کرده‌اند.

علت اختلاف او با آندرومدا و گورگو می‌تواند به این دلیل باشد که آنان از آموزگاران بلندپایه‌ی مدارس و مراسم آیینی رقبب بوده‌اند. این نکته مهم است، زیرا می‌تواند بسیاری از نکات درباره‌ی رابطه‌ش با دوستان زناش را روشن کند. آیا این رابطه حرفه‌ای بوده یا هم‌جنس‌گرایانه یا هر دو؟ از محتوای شعرها می‌توان تأکید بر هم‌جنس‌گرایی را درک کرد. زیرا در آن از رابطه‌ی استاد و شاگرد - مرد و مراد - اثری نیست.

در سده‌ی چهارم پس از میلاد اسطوره‌ها و افسانه‌های بسیاری درباره‌ی سافو ساخته شد؛ که او روسپی بوده است، که به دلیل عشق با فائون (Phaon) دریانورد خود را از صخره‌ای به پایین پرت کرد، که دو سافو وجود داشته: یکی شاعر و دیگری زنی اشرافی؛ و که او زنی زشت بوده است.



ماکسیموس تیروسوی (Maximus Tyrus) می‌نویسد: "سافوی زیارو، زیرا سقراط به خاطر زیبایی شعرهاش و خودش دوست می‌داشت او را چنین بنامد، گرچه او خرد و تیره پوست بود". نویسنده‌ی باستانی دیگر ادعا کرده‌است که "سافو نقص جسمانی داشت، بلبلی با بالهای از شکل افتاده و تنی بس خرد". و.ب. دوبوا (W.E.B. Dubois) روش‌نفر آفرو-امریکایی براساس نوشه‌ی اویدیوس (Ovidius) این برداشت را دارد که سافو سیاه‌پوست بوده است. او سافو را با آندرومدا، دختر سفنتوس (Cepheus) پادشاه اتیوپی مقایسه می‌کند. در این تردید نیست که مردم آنولی دورگه بودند و در معیارهای آتنی "درشت و بلوند" نمی‌گنجیدند، اما سیاه‌پوست نامیدن سافو اغراقی بیش از اندازه است.

این که سافو خرد و کوتاه بوده است باید برداشتی از یکی از پاره‌شعرهای باشد که می‌گوید دستانش به آسمان نمی‌رسد زیرا که خرد است. پرسش این حاست که او آیا اینجا از تن و جسم می‌گوید یا که در قیاس با کوهکشان بزرگ، خود را خرد و ناچیز می‌شمارد. چهره‌ی سافو بر سکه‌ها و گلدان‌ها به زیبایی ایزدبانوانه‌ی آفرودیت نقش شده‌اند. زیبایی درونی سافو هم به بیان هم‌عصرانش آمده است و هم در شعرهای خودش. سافو در زمان زندگی‌ش به خاطر شعرهایش - که شوریختانه بخش اندکی از آن به جا مانده است - بسیار ستوده شده است. وقتی به پیرسالی درگذشت، در بسیار جاها شعرهایش نقل و خوانده می‌شد. ایده‌ی خودکشی که ادیت مورا (Edith Mora) فرانسوی در تجزیه‌ی روان‌کاوانه‌ی شعرهای سافو مطرح کرده است، شاید ایده‌ی خلاقانه‌ای باشد، اما نشانه‌ای از نقد جدی در بر ندارد.

برای درک سافو و شعر او باید با جهان یونان زمان او آشنا بود. گرایش جنسی او، زندگی عاشقانه‌ی او، نقش او و به عنوان آموزگار و مربی و بسیاری از اسطوره‌ها و افسانه‌ها، موضوع جالبی است برای نویسنده‌گان و مترجمان، اما نتیجه‌گیری و برداشت از شعرها و متون باستان بی‌آشنایی با زمینه‌ی تاریخی راه به جایی نخواهد برد.

این نکته روش‌ن است که آیولی‌ها و یونی‌ها [ایونی] در شرایط فرهنگی و اقتصادی-اجتماعی متفاوت با یونانیان اسپارتا و آتن می‌زیسته‌اند. آنان نزدیکی فرهنگی را به رسمیت شناخته و الغای مشترک داشته‌اند. اسپارتایی‌ها به نظامی‌گری و وظایف سخت‌گیرانه‌ی شهرهای شناخته‌اند و آتنی‌ها به عکس با احترام به آزادی فردی و پویایی سیاسی. نکته‌ی مورد توجه اما جای‌گاه زن در این جوامع است. زنان اسپارتایی طبقه‌ی پایوران در قیاس با بخش‌های دیگر یونان از آزادی نسبی برخوردار بودند، زیرا مردان اسپارتا، سربازان و سیاستمداران بخش زیادی از زمان را در بیرون شهر و در چادرهای جمعی می‌گذراندند.



پسران اسپارتایی از هفت‌ساله‌گی در اردوگاه‌ها آموزش داده و تربیت می‌شوند. آنان خواندن و نوشتن و همراه آن سیاست و جنگاوری می‌آموختند. وظیفه‌ی زنان تنها خانه‌داری بود. یا آموزش نمی‌دیدند و یا مجاز به آموزش اندکی بودند. به رغم آن‌که رقص و موسیقی بخشی از شکل گیری فرهنگی و مذهبی‌شان به شمار می‌آمد. نمی‌توان گفت که هنرها و دانش بی‌اهمیت بودند، اما اسپارتا چیزی از نظر فرهنگی یا فلسفی بر فرهنگ یونان نیافروده است.

نقش زن در جهان آتن، جهان شهره به آرمان‌های دموکراتیک، غمانگیزتر است. او به زیستنی همچون زنان حرم محکوم بود. آزادی‌هایش بسیار محدود بود. به تمامی از زندگی سیاسی، فرهنگی، و حضور در مکان‌های عمومی محروم بود؛ در حالی که مرد از همه‌ی امتیازهای جنسی و آزادی‌ها برخوردار بود. زن آتنی، به ساده‌ترین کلام، شهرهوند درجه دوم به شمار می‌آمد. امکان اندکی برای آموزش هنرها و دانش داشت و اجازه‌ی دخالت و اظهارنظر در سیاست نیز نداشت.

اما سرنوشت زن در لزیوسی در جهان نزدیک ازه چه‌گونه بود. او گرچه سهم و نقشی در سیاست نداشت، اما از نقش بر جسته‌ای در زندگی اجتماعی و فرهنگی برخوردار بود. به زمانی که جمعیت یونان را کشاورزان و دامداران بز و گوسفند تشکیل می‌داد، لزیوس داد و ستد بازگانی نزدیکی با پادشاهی لیدی در آسیای صغیر داشت. لیدی جامعه‌ی مادرسالاری بود و زن در آن نقش موثری داشت. زن اهل لزیوس نمونه‌ی هم‌عصر لیدی‌ای خود را از نزدیک



می‌شناخت.

این قابل درک است که سافو نقش موثری در زندگی اجتماعی و فرهنگی لزبوس داشته است. او فرد مدیر و مدبری بود و آمده‌ی پذیرش تاثیرات گوناگون آسیایی و نیز لیدیایی. خود او سازه‌ای وارد شده از لیدی را می‌نواخت و در لزبوس سنت موسیقی و رقص لیدیایی وجود داشت. در شعرهاش گل‌دوزی، پارچه‌های زعفرانی و ارغوانی‌رنگ، زیورآلات و شیوه‌ی زندگی لیدی را ستوده است. زنان با خرد لوازم نو وزیبای لیدی خود را می‌آراستند، اما در سیاست سهمی نداشتند. در شعرهای سافو نشانه‌ای از شرایط سیاسی لزبوس نمی‌بینیم؛ تنها دو بار به دلایل سیاسی، توسط خانواده به تبعید فرستاده شد. بار دوم به سیراکوس (Syracuse) در سیسیل. در شعرهای تبعید او بیشتر از دلتانگی از دست دادن دوستان زن و لزبوس دوست داشتنی می‌خوانیم.

هرودوت حدود صد سال بعد از جامعه‌ی لیدی که بر زندگی لزبوس تاثیر داشت و در شعرهای سافو ستوده شده، به نیکی یاد کرده است. او مردم لیدی را با مردم خودش برابر می‌داند؛ تنها می‌گوید که "کودکان را زیادی رها کرده‌اند" و براش قابل درک نیست که "زنان خود شوهرانشان را می‌گزینند". آزادی زن لیدیایی برای این یونانی‌اهل آتن سنگین و دور از درک بود. تضاد موقعیت این زن با زن اهل آتن در چشم او نگران کننده نیز بود.



کمدی نویسان سده چهارم پیش از میلاد، آمیسپیاس (Ameipsias)، آمفیس (Amphis)، آنتیپانس (Antiphanes)، دیفیلوس (Diphilos) و تیموکلس (Timokles) سافو و شعرش را به سخره گرفتند. این که زنی بتواند احساسات فردیش را عیان بیان کند، برای آتنی‌ها مایه‌ی خنده بود، بهخصوص که مردان نقش زنان را مسخره می‌کردند. نویسنده‌گان نه تنها شخص سافو را مسخره می‌کردند که زبان شعرش را نیز زیان روسپیان می‌نامیدند. قصه‌هایی درباره‌ی رابطه‌ی هم‌جنس‌گرایانه‌ش، براساس برداشت از شعرهاش نیز توسط همین آقایان به صراحت نقل می‌شد. این نکته ما را به شکل جامعه‌ی مردانه‌ی آتن و مسخره‌کننده‌گان سافو آشنا می‌کند. نظر اینان درباره‌ی سافو به تمامی از این انگاره‌های می‌آمد که زن را باید از زندگی اجتماعی دور نگه داشت. شهرت و احترام سافو تهدیدی برای شخصیت قدرتمند مرد بود. نتیجه‌گیری و پند کمدی‌ها این بود که از جامعه‌ای که به زن اجازه‌ی بیان احساسات می‌دهد، انتظار زیادی نمی‌توان داشت. این بی‌مسئولیتی کامل است که براساس نظرات تاریخ‌نگاران و نویسنده‌گان نمایشنامه‌ها -استوار بر ایده‌ها و پندارهای فردی نویسنده‌ش- درباره‌ی زندگی سافو نتیجه‌گیری کنیم.

برای این مردان هم‌جنس‌گرایی زنان غیرقابل پذیرش بود درحالی که هم‌جنس‌گرایی مردان و بچه‌بازی در میان مردان به تمامی رایج و پذیرفته بود. برای همین هم شعرهای پرشور سافو برای زنان به مسخره گرفته می‌شد، حتا اگر محکوم نمی‌شد. این شعرها همه به عشق پرشور او به زنان اشاره دارد و ماکسیموس تیروسوی شاید در نوشته‌اش به حقیقت نزدیک‌تر شده باشد:

"اگر برداشت از عشق در یک زمانه را با زمانه‌ی دیگر مقایسه کنیم، عشق هم‌جنس‌گرایانه‌ی زنانه به همان زیبایی عشقی بود که سقراط می‌ورزید. از نظر من هر دو به نوعی دوستی اشاره داشتند. سقراط با مردان، سافو با زنان. هر دو اشاره دارند که مجدوب زیبایی انسان می‌شدند."

محکومیت صریح و مستقیم سافو در جهان مسیحیت پیش آمد. با این همه سده‌های میانی و دوران ویکتوریا را از سرگزراند و اکنون پاره‌ای از کارهای از اختیارمان است. مسیحیت نخستین از همان آغاز کارهای سافو را رد کرد. تاتیانوس نوشتند است که در سال ۳۸ پیش از میلاد، اسقف کنستانتنیوپل (قسطنطینیه)- سنت گره‌گوریوس نازیانزوس (St. Gregorius Nazianzos)- دستور داد تا همه‌ی نسخه شعرهای سافو را بسوزانند که این کار انجام شد.



به سال ۳۹۱ میلادی، دار و دسته‌ی مسیحیان همه‌ی کتابخانه‌ی آثار کلاسیک پتوله‌مانوس (Ptolemaeus) در اسکندریه را سوزانند و این که در سال ۷۲۰ بار دیگر بازمانده‌ی نسخه‌های سافو به دستور پاپ گره‌گوریوس هفتم در رم و قسطنطینیه به آتش کشیده شد، نشان آن است که شعر سافو هنوز در دسترس قرار داشت. در چهارمین مرحله‌ی جنگ‌های صلیبی ۴۱۲۰-- سرداران ونیزی قسطنطینیه را غارت کردند و آن چه برجای ماند، در ۱۴۵۳ پس از پیروزی ترکان به غنیمت گرفته شد. این گمان هست که هنوز نسخه‌هایی از شعرها و پاره‌شعرهای سافو در ترکیه وجود داشته باشد.

مهمتر این که گمان قوی وجود دارد که هنوز در بایگانی‌های کتابخانه‌ی واتیکان دست کم نسخه‌ای از نوشته‌های سافو نگه‌داری شود. به عنوان سندی از گناه شعر و شخصیت شاعر، نمی‌توان باور داشت که واتیکان همه‌ی نسخه‌های آثار ممنوع یا ضاله را نابود کند. کلیساها حتاً اسناد گنه‌کارانه را نگه‌داری می‌کنند. کتاب‌داران همه‌ی جهان کتاب، نسخه و کاغذ نمی‌سوزانند؛ آن را جایی پنهان می‌کنند. کوشش‌های بسیار شده‌است و بسیار کسان به دفتر کتابخانه‌ی واتیکان در این باره نامه نوشته‌اند، اما تاکنون همه بی‌پاسخ مانده‌است.

سافو و نوشته‌هایش جز دشمنان رسمی، قربانی سقوط‌دانش در سده‌های میانی و گذشت زمان نیز شده‌اند. تا آن‌جا که می‌دانیم هیچ نسخه‌ی کاملی از نوشته‌ها سالم نمانده‌است. (در دوران رنسانس، دانش‌آموخته‌گان ایتالیایی شعر کاملی از سافو را در مقاله‌ای از لونگینوس (Longinus) یافتند). آن‌چه که از سافو یافته شده است - پاره‌شعرها، واژه و سطر - توسط نویسنده‌گان یونان و روم گردآوری شده است. بخش زیادی از نسخه‌ها و پاپیروس‌ها دیر یافته شده‌اند، زیرا به دلیل گرمای آب و هوا از بین رفته و فرسوده شده‌اند. از پانصد شعر، تنها پانصد سطر خواندنی بود. همه‌ی این یافته‌ها در این‌جا ترجمه شده‌اند.

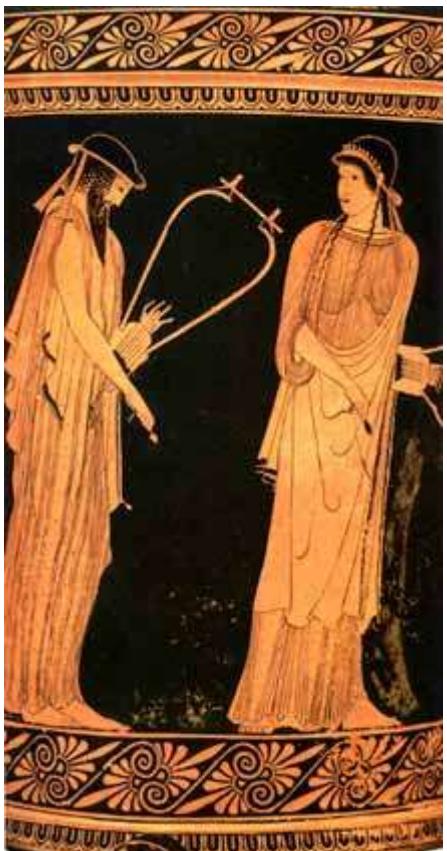


Johann Heinrich Bönnecker 1750–1941. Sappho. Photo © Maier Förlag – GM.

مهمترین نسخه‌های سده‌ی هشتم به سال ۱۸۷۹ در نزدیکی کروکودولیس (Crocodopolis) مصر یافته شد و در همان سال دانش‌آموخته‌گان انگلیسی گرنفل (Grenfell) و هانت (Hunt) پاپیروس‌هایی یافته‌ند که بریده و برای مومیایی‌ها استفاده شده بود. متاسفانه این‌ها چنان تکه شده بودند که آن‌چه در دست است بخش نخست، میانی و پایانی شعرهای است. نتیجه این که برگردان شعرهای سافو شکلی مدرن یافته‌است. برخی از یافته‌ها تنها واژه‌گان پراکنده‌ای‌اند که از شعر و خیال فاصله دارند. با این همه توجه مترجم و خواننده امروزی حتاً به همین بازمانده‌های ناقص شعرها نیز جلب شده است.

توجه زیاد به سافو البته به سنت کاسب‌کارانه‌ی تازه‌ای نیز انجامید. مترجمان وفاداری به آن‌چه در دست است را کنار نهادند و خیال را رها کرده و حای او سرودند. حاصل، برداشت‌های خیالی از کار و زندگی اوست که بر افسانه‌های باستانی استوار است؛ بی‌نشان از کار سافو. رنه ویوین (Renée Vivien) یک نمونه از این هاست. او خود را تناسخ تازه‌ی سافو دانست، خانه‌ای در میتیلن خرید و دور خانه بنفسه کاشت. شعرهای او هیچ ربطی به سافو ندارد. دو دانش‌آموخته که به شکل جدی به برگردان و پژوهش نسخه‌های یافته شده پرداختند، کارشنان آسان نبود. فردریش بلاس (Friedrich Blass) آلمانی نابینا شد و گرنفل دچار ناراحتی روانی شد.

ج.م. ادموندز (J.M. Edmonds) به سال ۱۹۲۲ کتاب Lyra Graeca را انتشار داد که در آن همه‌ی کارهای آشنای سافو، متن یونانی و برگردان انگلیسی همراه با شرح و پانویس آمده است. هم‌را و تمام نوشته‌های باستانی درباره‌ی سافو را



گرد آورده است.

لوبل (Lobel) و پیچ (Page) و برگ (Bergk) و دیل (Diehl) آلمانی نیز کمابیش کارهای مشابهی انتشار داده‌اند. آخرین کار در این زمینه از کمپبل (Campbell) است. تئودور ریناچ (Theodore Reinach) بهترین برگردان فرانسه را به دست داده است. کتاب‌های آموزگار و روزنامه‌نگار فرانسوی ادیت مورا (Edith Mora) و کار ناقص اما پرفروش مری بارنارد (Mary Barnard) امریکایی از اهمیت کمتری برخوردارند.

بسیاری از مترجمان به دلیل علاوه‌ی بسیار به شاعر، احساس نسبت به خود شعر را از دست داده‌اند. شخصیت و نیروی سافو بیش از واژه‌گان شاعر لزیوسی در پژوهش‌ها حضور دارد. برای مثال، ویگال (Weigall) ادعا می‌کند که سافو در توطئه علیه دیکاتور میرسیلوس (Myrsilos) دست داشته است و در همان صفحه می‌نویسد که سافو در زمان ازدواج باکره نبود. درآمد کتاب برام ساکلاتولا (Beram Saklatvela) خوب است اما ترجمه‌اش معتبر نیست. او نه تنها شعرهای ناقص را از خود کامل کرده که شعرهای بسیار کاملی آورده که در هیچ نسخه‌ای حتا نشانی از آن‌ها نیست.

مضحک‌ترین کتاب از گی دیونپورت (Guy Davenport) است. او سافو را با بوتچلی مقایسه می‌کند و زمانه‌ی او را با دوران ما:

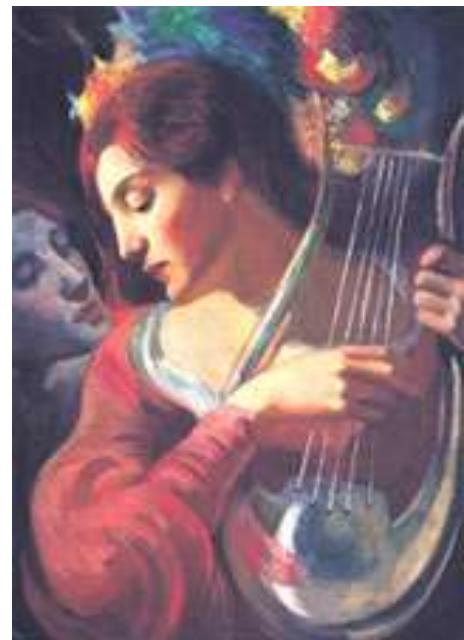
"سده‌ی هفتم برای ما روشن شده است..."
تغییرات پرخطر آشفته‌گی به نظم و از نظم به آشفته‌گی ما را باد زمانه‌ی خودمان می‌اندازد. بسیاری می‌مردند، بسیاری زاده می‌شندند... این نظم و آگاهی ما از هنر رابطه‌ی نزدیکی دارد با آنچه که ما از جیوتتو (Giotto) و آلتامیرا (Altamira)، لاسکو (Lascaut) و بولاویو (Bulawayo) می‌دانیم. از این جنبه‌ی زیباشناسی می‌توانیم برهنه‌گی روانی سافو را در کاربرد واژه‌گانی و احساسات گرم بشناسیم که از ضعف اراده و درمانده‌گی می‌آید...

نه آفرودیت زیبای سافو در جهان مذهبی. آشفته‌ی آن زمان این همه شیرین بوده است و نه نومیدی او به آن قوتی که می‌شناسیم. آفرودیت سافو مثل کار بوتچلی است و زنان شکوهمند او مثل زنان پرده نقاشی بهار "Primavera" از بوتچلی...."

برنه‌گی روانی سافو به کنار، اما این ادعا که سده‌ی هفتم برای ما روشن است، از آن حرف هاست. وقتی سده‌ی هفتم پیش از میلاد با دوران معاصر مقایسه شود، معلوم است که از هر واقعیت تاریخی فاصله گرفته‌ایم. او تنها کسی نیست که کتابش انباشته از چنین ادعاهایی است، اما این مشت نمونه‌ی خروار از بازار جعلی آثار سافو است.

نمی‌توان سده‌ای را با سده‌ی دیگر مقایسه کرد. سافو متعلق به همه‌ی زمان هاست. او در زمان زندگی‌ش مورد احترام بسیاری بوده است و چنان که خود در شعرش گفته است پس از مرگ نیز فراموش نخواهد شد. نویسنده‌گان و شاعران بسیاری این ادعا را کرده‌اند، اما سافو این را اثبات کرده است. او امروز نیز به اندازه‌ی دوهزار و پانصد سال پیش مدرن است. هم‌جنس‌گرا یا نه، کار اوست که اهمیت دارد.

سنeca (Seneca) نوشته است: "دیدیمیس (Didymys) زبان‌شناس چهارهزار کتاب نوشته است. اگر او خود این همه کار بی‌ارزش را خوانده بود، می‌شد بر او خرده گرفت. او در کتاب‌هاش از زادگاه هومر و از مادر اصلی آنسیس بحث می‌کند و این که آنا کرئون (Anacreon) هرزه بوده است یا دیوانه، سافو روسپی بوده است یا نه. پرسش‌هایی که وقتی پاسخ را بدانی نیز از یاد خواهی برد. آنوقت انسان‌ها از کوتاهی زندگی گله می‌کنند."



شعرهای سافو لزبوس

شعرهای هر ستون مستقل‌اند. یازده شعر از این برگردان (کوشیار پارسی، بیشتر و به سال ۱۹۹۶ در "انهدوانا" (کتاب شعر) آمده است. که ما سعی بر این داریم که در هر شماره تعدادی از آنها را برای شما عزیزان بگذاریم.

<p>التماسات می‌کنم گونجیلا رُز، شکفته‌ی من امشب بیا و بربط، لیدیاییت را بیاور</p> <p>دلم همیشه و هر بار تنای زیبایی، تو را دارد</p> <p>دیدن، جامه‌ات بر شورم می‌افزاید و شادم که چنین است</p> <p>زمانی نیز با آفرو دیت گلایویز شده‌ام اما اکنون آرزو می‌کنم که به خون‌خواهی برنخیزد</p> <p>و مرا زود به زنی برساند که بیش از همه تنای دیدارش را دارم</p>	<p>راست می‌گوییم می‌خواهم بمیرم</p> <p>وقتی می‌رفت اشکش فواره زد و گفت: سافو می‌روم گو که نمی‌خواهم</p> <p>و من پاسخ‌اش دادم شاد برو و به من بیندیش زیرا می‌دانی چه اندازه دوستت می‌دارم</p> <p>اگر فراموش کنی به یاد خواهی آورد که چه پربهای بود و سرشار زنگی‌مان در کنار هم</p> <p>چه قدر در کنار من دسته‌های بنفشه رز و ارغوان به گیسوان، موج‌وارت می‌زدی</p>
--	--



دعایی برای
آفرودیت

تمنات می‌کنم
آفرودیت جاودانه
دختر زیرک زنوس
اوہ شهبانو
نشسته بر تخت درخشانات
مرا زیر ترس و اندوه له نکن

همچون گذشته به دادم برس
آنگاه که صدام را از دور می‌شنیدی
گوش می‌دادی و خانه‌ی پدرت را
با ارابه‌ی جنگی ترک می‌کردی

قوهای زیبای که با شتاب
تو را از آسمان به این زمین تاریک می‌آورند

شد با آن لبخند جاودانه‌ت
می‌پرسیدی که چه دردی دارم:
"چرا صدام کردی
دل دیوانه‌ت هوای چه کسی دارد
چه کنم
تا عشق تو پاسخ گیرد؟
سافو
گله از که داری

اکنون از تو کناره می‌گیرد
اما فردا سوی تو خواهد آمد
اکنون هدیه‌ات را نمی‌پذیرد
اما خود به تو هدیه خواهد داد
اکنون عشق تو را نمی‌خواهد
اما زود با تو نرد عشق خواهد باخت

حتی اگر نخواهد

بیبا
مثل آن زمان
آزادم کن
از این درد تابناپذیر
کاری کن تا این دل شکسته
همراه و شانه به شانه‌ام
بجنگد

می‌ترسم از فراموشی
اما همیشه به قضاوت انسان‌های نیک
نجات می‌یابیم

بگذار بگوییم ات
در آینده نیز
انسان‌ها به من خواهند اندیشید

ایزدانوان زرین
ژروت واقعی ارزانیم داشتند
با مرگ
از یادها نخواهم رفت
آنان مرا ستوده‌اند
با ارزانی داشتن هنرهاشان به من.



نقاب از چهره ام بر دار به آیینه نشانم ده



ای زن! ای زن همجنسگر! تا کی می خواهی اسیر بایدها و نبایدهای دیکته شده و پوسیده باشی؟ حق تو از این زندگی خیلی بالاتر از این حرفهایست. برای گرفتن حقت جرات داشته باش، تا وقتی بترسی در یک زندگی خاکستری با مردگان هم آغوشی خواهی کرد و از زجر، افسردگی و روز مرگی آبستن خواهی شد. شادی تو اشکهای شبانگاهت خواهد شد و مونس و رازدارت آشنایان غریبه و رویا ها و آرزوهايت را دلواپسیهایت خواهند ریود. تنها دلیل نفس کشیدن کودکی می شود که هرگز نخواهد فهمید که در زیر قدمها و قدکشیدنش تو فدا شده ای. فربادت مهر سکوت می شود و در درونت می میرد. به آیینه نگاه کن، به خودت نگاه کن، فریاد بزن، گریه کن مهر این سکوت را بشکن بگو که آدم درون آیینه را دوست داری بگو برای حسش و واقعیتش خواهی جنگید. بجنگ و از اسارت ترس و گناه رها شو. کسی در این دنیا جز خودت نمی تواند رهایت کند مردم این دنیا هر روز از سیاست، جنگ و جنایت می گویند ولی هیچکس از زن همجنسگرایی نخواهد گفت که به اجبار تن به ازدواج می دهد و هر شب مجبور به هم بستر شدن با کابوسی همیشگیست و قربانی سنتهای قدیمی و اشتباہ است. هیچکس از زنی نخواهد گفت که آیینه ی درونش غبار آلود و کدر است و هر روز صدایش در صدای دیوان محو و محو تر می شود. نگذار کوران راهنمای راهت شوند، نور شو و به تاریکیها بتاب راهت را پیدا کن، در راهت خورشید شو و طلوع کن اگر کسی از تو نمی گوید مهم نیست، تو خود فرباد شو.



نشانه



در کشور ما ارتباط پیدا کردن و شناخت لزینها بسیار محدود و بسته است. اغلب از روی دهن به دهن گشتن و یا کاملاً شناسی همدیگر را پیدا می کنیم. اکثراً به دلیل فرهنگ و خانواده هایمان از کودکی به تظاهر کردن و نقش بازی کردن عادت کرده ایم و به خوبی می توانیم نقش زن دگر جنسگرا یا همان زن استرتیت را بازی کنیم. به غیر از کسانی که ظاهری کاملاً پسرانه دارند و اصطلاحاً به آنها بوج "Butch" می گویند که البته از همان نگاه اول می شود حدس زد که لزین هستند. اکثر لزینهای ایرانی برخلاف لزینهای خارجی به آرایش کردن و رفتاری زنانه داشتن دست کم در جمع خانوادگی عادت دارند ولی در تمام آنها رفتار و خوی مردانه وجود دارد که روحیه ای شجاع و قوی به آنها داده است که البته این روحیه در افراد مختلف به صورتهای مختلف دیده می شود و در کل در دید مردم اکثر آنها شیر زن هستند.

قبل‌آ سایت "خانه‌ی دوست" تنها در رابطه با دوست یابی لزینها فعالیت می کرد و در نزد لزینها از محبوبیت بالایی برخوردار بود و این امکان را به آنها می داد که از طریق درست کردن پست و ایمیل همدیگر را از طریق اینترنت پیدا کنند که متناسب‌فانه بسته شد. همه‌ی ما خوب می دانیم در ایران پاتوق یا محل خاصی برای لزینها جهت برقراری ارتباط و دوستی وجود ندارد و به دلیل خطرات روز افزون لزینهای ایرانی هر روز منزوی تر و تنها تر می شوند. مشکل دیگری هم که خیلی از لزینها دارند چگونگی تشخیص دادن لزینهای دیگر است.

به عقیده‌ی من اغلب همجنسگرایان درای گی دار هستند! "گی دار" چیست؟ حس درونی همجنسگرایانه ای است که مانند را دار عمل می کند و باعث می شود از همان نگاه نخستین به شخص مقابل، از طرز نگاهش



تشخیص داد که آیا او یک همجنسگر است یا خیر؟ بعضی ها دارای رادار بسیار قوی هستند و بعضی ها رادار ضعیفتری دارند ولی به جرات می توان گفت که تمام همجنسگرایان دارای این حس تشخیص هستند و می توان آن را یک غریزه ی همجنسگرایانه فرض کرد.

در خارج از کشور علاوه بر مکانهای مشخص و مخصوص برای همجنسگرایان، آنها برای شناختن سریع یکدیگر از نشانه های مخصوصی هم استفاده می کنند که یکی از رایج ترین آن حلقه کردن در شست دستشان است و یا استفاده کردن از هر چیزی که به رنگ رنگین کمان است. انداختن گوشواره در گوش راست هم برای مردان همجنسگرا بسیار مرسوم است.

هر روز هنگامی که از خانه بیرون می روید ممکن است بارها و بارها از کنار زنان همجنسگرای دیگر بگذرید . در مطب دکتر، کلاس درس، بانک، کلاس ورزش و یا هرجای دیگر با آنها برخورد کنید که به طور حتم برای یک لحظه هم که شده انرژی نگاهشان را حس خواهید کرد. احتمال زیاد برای شما پیش آمده که از خود پرسیده باشید آیا فلانی هم همجنسگر است؟ و فقط به دلیل آن که آن فرد ازدواج کرده است خود را مقا ئ کرده اید که اشتباہ کرده اید در صورتی که داشتن شوهر و فرزند هیچ ربطی به همجنسگرایی ندارد. مهم نگاه او به شماست. فراموش نکنید حس شما هرگز دروغ نخواهد گفت. ممکن است این سوال برایتان پیش بیاید که فرضا هم این طور باشد و حس من اشتباہ نکند به چه جراتی می توانم جلو بروم و بی پرده با آن شخص صحبت کرد؟ اصلاً عکس العمل او چه خواهد بود؟ در جواب باید بگوییم سوال راحتی نیست فقط به روحیه و اعتماد به نفس خودتان بر می گردد و موقعیتی که می خواهید حرفتان را بزنید مسلمانآ یک مکان دنج و آرام با محل کار آن شخص خیلی متفاوت است!

بیشنها در این است که با وجود نداشتن محل خاصی برای آشنایی چه خوب می شود که حداقل ما لزینهای ایرانی هم از نشانه استفاده کنیم که ارتباط هایمان را آسان تر و شعاد دایره ی دوستیهایمان را گسترش ده تر کند.

"یک زن همجنسگرا شاید در پشت یک نقاب خیلی بزرگ پنهان شود و ماهرانه یا خودش یا دیگران را از حس درونش منحرف کند ولی هرگز قادر نخواهد بود برق نگاهش را خاموش کند."



معمولاً چقدر پیش آمده که این جمله را شنیدید که

"اون نمی تونه لزبین باشه چون شوهر داره"

و یا اینکه "اون نمی تونه گی باشه چون زن داره"

به احتمال زیاد شما ای که در حال حاضر این مطلب را می خوانید گی ، لزبین و یا بایسکشوال باشید و احتمالاً ازدواج کرده اید و یا قصد ازدواج دارید! شاید هم می خواهید بدانید آیا زنتان لزبین و یا شوهرتان گی هست؟

مردم به دلایل مختلف ازدواج می کنند ولی دلایلی که یک فرد گی (زن یا مرد) ازدواج می کند به عبارت زیر است:

کسی که گی هست (لزبین و گی) از بچه گی بین سالیان 4 و یا 5 سالگی و گاهی در سن بلوغ ، تفاوت احساسات جنسی خود با دیگران را متوجه می شود، و به گرایشات جنسیش شک می کند که آیا گی هست و یا بایسکشوال؟ حتی بعضی ها در دوران مدرسه سکس با همجنیس را به صورت کاملاً ابتدایی و محدود با دوست صمیمی خود تجربه می کنند. از کودکی در خانواده می شنوند که داشتن این احساسات به دلیل سن بلوغ است و گذراست و با ازدواج کردن با جنس مخالف کاملاً بر طرف می شود.

آنها سعی می کنند با جنس مخالف ارتباط برقرار کرده و با وارد شدن به این رابطه با حس درونیشان بجنگند و گاهی اوقات این روابط حتی بدون تماس جنسی می باشد. آنها به این روش تا سن ازدواج ادامه می دهند که معمولاً در دختران بین 20 تا 25 و در پسرها بین 21 تا 30 سالگی است. به هر حال برای درآمدن از تنها یکی و در خیلی از موارد به دلیل فشار خانواده تن به ازدواج می دهند که معمولاً دختران لزبین مردان ضعیف را انتخاب می کنند که بتوانند بر آنها غالب باشند و مردان گی دختران بی تجربه در سکس را انتخاب می کنند. آنها ازدواج می کنند و برای تکمیل شدن ازدواجشان بچه دار می شوند. بعضی از این افراد هنگام سکس با شریک زندگیشان احساس بدی ندارند و حتی ممکن است لذت هم ببرند زیرا که آنها سعی کرده اند و به خود قبولانند که همچون افراد دگرجنسگرا (هتروسکشوال) باشند.



اشتباه

ولی در آخر جرقه ای باعث رخ دادن انفجارمی شود، و یا هر چیز دیگری که می خواهید آن را بنامید. این جرقه می تواند به دلیل یک دوره فشار استرس باشد مانند درگیری در محل کار، مشکلات در رابطه زناشویی، و یا هر چیز دیگری. معمولاً زمانی اتفاق می افتد که بچه ها بزرگ شده اند و دیگر عذاب وجود ندارد. یک روز صبح از خواب بیدار می شود و متوجه می شود که نیاز جنسیش را تا به حال کشته و سرکوب کرده است و شروع می کند به توجه بیش از اندازه به همجنس خود، متوجه می شود که می خواهد خلع زندگیش را با این حس درونی پر کند. او با برقرار کردن رابطه جنسی با هم جنس خود شریک زندگیش را در معرض خطر جنسی قرار می دهد و در اکثر موارد بخصوص در لزین ها آنها بعد از داشتن سکس با زن دیگر، دیگر نمی توانند با شوهر خود هم آغوش شوند و این خود باعث بروز مشکلات بسیاری در رابطه زناشویی شان می شود.



چرا دیگران را قربانی خود می کنیم؟

خیلی از ما در جامعه ای زندگی می کنیم که همجنسگرایی تا حدودی نسبت به چندین سال پیش جا افتاده تر شده، حتی در ایران با آمدن اینترنت و ارتباطات، ماهواره خیلی ها دیدشان نسبت به همجنسگرایان عوض شده. خیلی از افراد همجنسگرا نیز خود را پیدا کرده اند. پس چرا هنوز هم با داشتن این آگاهی که همجنسگرا هستید زندگی همسر و کودک آینده ی خود را قربانی و نابود می کنید؟ اگر چند سال پیش بود می گفتم که زن همجنسگرا بدلیل جامعه تنگ و ظالم ایران، بدلیل خانواده، بدلیل حرفهمای مردم دست به این ازدواج اجباری



زده است. اما اکنون شاهد آن هستیم که در شهر های بزرگ ایران به دلیل بالا رفتن اطلاعات مردم در مورد همجنسگرایان خارج از ایران ، امید جلوگیری از اینگونه ازدواج ها وجود دارد .

باور من این است که کسانی که وارد اینگونه ازدواجها می شوند هرگز قادر به قبول گرایش جنسی خود نسبت به همجنس خود نبوده اند. حتی مواردی نیز بوده که از گرایش جنسی خود آگاه نبوده اند.

هیچکس نمی خواهد که همجنسگرا باشد ، همه دوست دارند که از دید جامعه "نرمال" باشند. دوست دارند در اکثریت جامعه جا داشته باشند و می توانند همسر خود را مثل بقیه آدمهای "نرمال" دوست داشته باشند . البته این تا زمانی است که آن جرقه نخورده باشد. کلمه "نرمال" واژه ای است که افراد هتروسکشوال بر روی خود می گذارند و گرنه "نرمال" چیست؟ همه ای ما بندگان خدا هستیم. مگر آنها می توانند گرایش جنسی خود را تغییر دهند که از ما توقع دارند این کا را انجام دهیم؟ گرایش جنسی فرد با او زاده می شود ، گرایش جنسی اکتسابی نیست که قابل تغییر باشد. هر چقدر حلوی آن را بگیرید انبار انفجارات بزرگ تر می شود و بالاخره آن جرقه ناخواسته در زندگیتان خورده می شود و همه چیز را که به دروغ ساخته بودید را نابود خواهد کرد.



در اوایل ازدواج با تلقین کردن به خود که ما می توانیم هتروسکشوال (استریت) باشیم به گونه ای افراطی سعی می کنیم که زن کامل باشیم . زن کامل از دید همسر خود " زن در آشپزخانه ، زن در تختخواب ، زن در" بعد از مدتی می بینیم که ارضاء احساسی و جنسی نمی شویم و برای از بین بردن مشاجره و مشکلات رابطه مان تضمیم می گیریم بچه دار بشویم . اما باز هم خلع زندگی را حس می کنیم . سعی می کنیم با گذراندن وقت خود با دوستان دخترمان و یا مهمانیهای زنانه به خود آرامش دهیم. اما باز هم خلع زندگیمان وجود دارد. مشکلاتمان با شوهرمان بیش از پیش می شود ، حتی بعد از به دنیا آمدن فرزند رابطه سکستان با همسر نیز کم شده است، اگر شوهرتان دوستان داشته باشد سعی می کند شما را جذب زندگی کند ، اگر کمی کمتر دوستان داشته باشد در کناره زگی های بیرون از خانه سعی می کند شما را برای خود ، و برای نگاه های خانواده خود نگه دارد.

دیر یا زود جرقه زندگی شما می خورد و متوجه می شوید که خلع زندگی شما داشتن رابطه با زن دیگریست. اکثرا در اینگونه موارد با راضی کردن خود که من خیانت نمی کنم چون با زن هستم و مردی در زندگی من نیست ، این رابطه آغاز می شود. بعضی از افراد بعد از داشتن سکس با زن دیگری متوجه می شوند که دیگر



تاب و تحمل شوهر خود را ندارند و در بعضی موارد چاره ای جزء ادامه زندگی با شوهر خود را ندارند. آنها بی که توانایی جدا شدن را دارند و جدا نمی شوند و از هر دو سکس لذت می برند زنان بایسکشوال هستند.

دسته ای احساس گناه و عذاب وجودان می کنند ، و بدلیل نداشتن توان و جرأت تنها زندگی کردن به ادامه ی آن ازدواج تن می دهند و ضعیف بودن خود را در پشت نام فرزندشان پنهان می کنند. آنها فکر می کنند که در حق کودک لطف کرده اند و خود را فدای کودکشان می کنند. اما این بچه در خانواده ای بزرگ می شود که احساس و عشق در آن مرد ، خانواده ای که زن و شوهر برای ارضاء نیاز جنسی خود مادرام به هم دروغ می گویند و حتی گاهی اوقات بچه را مقصراً اصلی برای ادامه رابطه زناشوییشان می بینند. شما نه تنها به فرزند خود لطف نمی کنید بلکه ماهیت وجود او را به عنوان یک انسان از درون خورد می کنید. این کودک وقتی بزرگ شود نه تنها از شما برای فدا کردن زندگیتان تشکر نخواهد کرد بلکه شما را رها می کند و بدنبال عشقی می رود که در بچگی گم کرده است. خیلی از شما مادران زندگی خود را تمام شده و بی هدف می بیندارید و سعی می کنید که با عشق ورزیدن به فرزند خود ، گرایش جنسیتان را بکشید . اما بالاخره به سنی خواهید رسید که بچه ای در کار نیست و او نیز به دنبال زندگی خود رفته و شما تنها تر از همیشه شده اید. اما باور کنید که حتی در آن زمان نیز با پیدا کردن جفت خود و ارضاء گرایش جنسیتان باز هم می توانید زنده بشوید. دیری نمی پیماید که متوجه خواهید شد تا چه اندازه باخت کرده اید و سالهای بسیاری از زندگی خود را فدای دیگران کرده اید. دیگرانی که زندگی خود را فدای شما نخواهند کرد. خیلی از ما زنها به دلیل ترس ترد شدن از خانواده و نداشتن سر پناه تن به اینگونه ازدواج ها می دهیم. چرا که جامعه ای نیست که پشتیبان ما باشد و حق زندگی کردن ما را بعنوان یک زن آزاد و تنها بپذیرد. حال اگر ما پناهگاهی برای یکدیگر نباشیم، روز به روز این ازدواج های به ظاهر خوشبخت بیشتر می شوند و افراد بیشتری قربانی نا آگاهی ما می شوند. چرا که از ابتدا برای پنهان کردن مشکلاتمان نباید بچه دار می شدیم. یک کودک باید در خانواده ای بزرگ شود که عشق در آن موج می زند. **شاید خیلی ها بگویند "خوب خیلی از ازدواج های هتروسکشوال هست که بدون عشق است"** دقیقاً شاید اینها همان زنان و مردانی هستند که ما هرگز فکر نمی کنیم که مشکل زندگیشان می تواند به دلیل کشتن گرایش جنسیشان نسبت به هم جنسیشان باشد.

سئوالی که ممکن است پیش بیاید:

من در مورد هم زن و هم مرد فانتزی سکس دارم. آیا به این معنا است که من بایسکشوال و یا لزین هستم؟



شاید آره و شاید هم نه. خیلی ها هستند که فانتزی هایی دارند که اصلاً به آن عمل نمی کنند. اگر شما زنی هستید که ازدواج کرده اید و به این فکر می کنید که سکس با زن دیگر چه حسی هست؟ شما ممکن است فقط یک بایسکشوال کنچکاو باشید. یعنی برای کنچکاوی تجربه زن دیگری را داشته باشید. هر کس گرایش جنسیش را خودش می داند. اینکه فانتزی سکس داشته باشید دلیلی بر گرایش جنسی شما نیست. و نیز هر زنی با سکس با زن دیگر بایسکشوال و به خصوص لزین نمی شود. شما آنچه هستید که حس می کنید هستید.

تاریخچه مبارزات برای آزادی همجنسگرایی

ما از جامعه‌ای می‌آییم که در آن عشق آزاد را با سنگ‌سار پاسخ می‌دهند و برای آن که دگراندیشان را در دخمه‌ای سیاه به نام زندان بیفکنند یا آنها را پای سینه‌ی دیوار قرار دهند، پرونده‌ی آنها را به «جرائم» و «گناه» همجنس‌بازی یا لواط مزین می‌کنند.

ما از جامعه‌ای می‌آییم که وسعت آزادی‌اش به نازکی لبه تیغ است؛ و آزادی شوکی مرگ‌باری بیش نیست؛ آن جا که حقیقت به تحقیرآمیزترین شکل شکست می‌خورد و مردگان از ظلمت برخاسته به جای زنده‌گان به رقص و پای‌کوبی می‌پردازند و مکافته یوحنا را با بوق و کرنا اعلام می‌کنند.

و ما نفس کشیده‌گان این جامعه هستیم؛ دور از انتظار نخواهد بود اگر این مختصر که در مقام دفاع از آزادی رفتار جنسی به طور اعم و همجنس‌گرایی به طور اخص می‌باشد، به کام بسیاری از هموطنان که خود محصول چونین جامعه‌ای هستند، خوش نیاید. و در همین رابطه باید اذعان داشت که جامعه‌ی ایران در مقایسه با جوامع مشابهی خود مثل ترکیه، مصر و الجزایر در زمینه‌ی بررسی و برخورد با مسائل همجنس‌گرایی بسی عقب‌تر است و تازه اولین گام‌های خود را در این راه آغاز کرده است. و در این راستا باید به فعالان ارگان‌های همجنس‌گرایان ایرانی به عنوان پیش‌تازان این حرکت تبریک گفت.

نکاهی به گذشته‌ها

اولین سوالی که برای هر کس مطرح می‌شود این است که: آیا همجنس‌گرایی (Homosexualität) پدیده‌ایست طبیعی یا محصول فرهنگی؟ تا همین سی سال پیش نظریه‌ی غالب در اروپا همجنس‌گرایی را محصول انحطاط فرهنگی به ویژه در طبقات و اقشار ممتاز اجتماعی تعریف می‌کرد و قوانین سختی، البته برای همجنس‌گراها در طبقات و اقشار زیردست وضع کرده بود. برخلاف اعتقاد عمومی، دگرجنس‌گرایی (Heterosexualität)، همجنس‌گرایی و دوجنس‌گرایی (Bisexualität) همواره در کنار یک‌دیگر جریان داشتند. مردود شمردن همجنس‌گرایی که در نفس خود با اصل تشکیل خانواده و تولید مثل یعنی اساس جامعه‌ی طبقاتی مغایرت داشت، به همراه تکامل مالکیت خصوصی و دولت و عارضه بلاواسطه‌ی آن، میلیتاریسم، به اوچ خود رسید.

اولین سند تاریخی مکتوب در منع و تقبیح همجنس‌گرایی در تورات، در سفر پیدایش (19)، ثبت شده است. عنوان این سند «فساد مردان سودوم» است و حکایت از آن دارد که دو فرشته (فرشتگان برخلاف نظر غالب در جامعه‌ی ما مرد هستند و نه زن) نزد لوط می‌آیند و قصد دارند که شب را در آنجا منزل کنند. مردان سودوم به قصد هم‌خوابگی با دو فرشته به خانه‌ی لوط یورش می‌برند. لوط تلاش می‌کند که آنها را از این اقدام برحدزد دارد



ولی مردان سودوم بر تمايل خود اصرار میورزند. و چونين شد که خدا به خشم میآيد و همه‌ی ساکنین سودوم را به مرگ محکوم میکند و شهر را با گوگرد و آتش نابود میسازد. [کلمه سودومی (Sodomie) که ابتدا به معنی بچه(پسر)بازی (Pederasty)بود و حالا به معنی مقارت با حیوانات، از همینجا میآید. در عربی-فارسی لواط به همان معنای اصلی‌اش بکار می‌رود.]

دقیق‌ترین آثار مكتوب تاریخ فرهنگ مربوط به یونان قدیم می‌باشد. برای یونانیان هم‌جنس‌گرایی پدیده‌ای بود کاملاً طبیعی و عادی در کنار دیگر مناسبات جنسی. به اعتقاد اریستوفانس، طنزنویس یونانی، هم‌جنس‌گرایی و دگر‌جنس‌گرایی، هر دو «ضرورت طبیعی» می‌باشند، مانند غذا خوردن و نوشیدن (اریستوفانس: کتاب ابرها). اروپیدس تراژدی‌نویس و ارسطوی فیلسوف نیز بر همین اعتقاد بودند. آن‌چه که مورد انتقاد یونانیان بود، رابطه‌ی جنسی بین برده و مرد آزاد و افراط در لذت، به‌ویژه لذت جنسی بود.

افلاطون، که خود در ابتدا موافق هم‌جنس‌گرایی بود، در اواخر عمرش در کتاب « قوانین » آن را به دلیل این که « در خدمت تولید مثل » نمی‌باشد و « ثمری » ندارد، محکوم می‌کند. در « قوانین » مسئله‌ی بر سر ایجاد و استقرار دولتی مستحکم است، دولتی که باید تعویت شود و مردم در خدمت آن قرار گیرند. غرب مسیحی نیز که تحت تاثیر فرهنگ هلنیسم قرار گرفت، نظرات افلاطون را در اکثر شئون اجتماعی و سیاسی، و طبعاً در این مورد، پذیرفت.

رشد دولت و مذهب و آمیزش این دو در مسیر تاریخ به دستگاه خشن سرکوب علیه هم‌جنس‌گرایی تبدیل شد و آن را تحت عنوانی انحراف جنسی و بیماری طبقه‌بندی کرد. شاید هیچ دولتمردی مانند بیسمارک مغایرت دولت با هم‌جنس‌گرایی را به وضوح به زبان نیاورد ه باشد : هم‌جنس‌گرایی خطر بزرگی برای دولت می‌باشد. برای این که این گرایش، مرزه‌ای اجتماعی را در هم می‌ریزد و به ویژه خطیر است برای نظم ارتش.



از اواخر قرن نوزدهم مسئله‌ی هم‌جنس‌گرایی مورد توجه خاص علم پزشکی، به ویژه علم روان‌پزشکی قرار گرفت. اولین بار در سال 1886 ریچارد فونکرافت-ابینگ رساله‌ای 160 صفحه‌ای درباره‌ی این موضوع می‌نویسد و نتیجه‌ی می‌گیرد که هم‌جنس‌گرایی، نوعی « انحراف جنسی » سنت و هم‌جنس‌گرایان « بیمار روانی » اند و این یک « بیماری ارثی » است. پس از او زیگموند فروید در « سه رساله درباره مسائل جنسی » به این موضوع می‌پردازد. نقطه‌نظرات مندرج در این کتاب برای چند دهه علم پزشکی را تحت تاثیر قرار داد. اس اساس تفکر فروید در جمله زیر بیان می‌شود:

«زیباترین افسانه‌ی عاشقانه به تئوری مشهور غریزه‌ی جنسی دو جنس مخالف برمی‌گردد: مرد و زن مدام در تلاش رسیدن به یک دیگر هستند. شاید تعجب‌انگیز باشد اگر گفته شود که مردانی وجود دارند که برای آنان نه



زن که مرد ، وزنانی هستند که برایشان نه مرد که زن موضوع جنسی را تشکیل می‌دهد. این اشخاص ضدغیرزه‌ی جنسی یا بهتر گفته شود هم‌جنس‌طلب (Invertiert) هستند».

فروید برای روشن کردن این راز « انحراف جنسی» به مسئله‌ی غریزه‌ی جنسی در کودکی می‌پردازد. طبق نظر او کودک نیز دارای غریزه‌ی جنسی است که در یک پروسه‌ی لذت‌جنسی خودکار (Autoerotismus) بیچیده توسط ارگان‌های حساس‌اش مانند دهان، مقعد و آلت تناسلی به فرجام می‌رسد. به اعتقاد فروید کودک تا موقع رسیدن به سن بلوغ و تکامل کامل آلت تناسلی‌اش، به شیوه‌ی طبیعی و خودکار لذت جنسی‌اش را تامین می‌کند. او نتیجه‌گیری می‌کند که هم‌جنس‌گرایان در مرحله معینی از کودکی خود، مرحله‌ی لذت جنسی از طریق مقعد، متوقف شده‌اند. به عبارتی دیگر از نظر فروید هم‌جنس‌گرایان بچه‌های عقب‌مانده بیش نیستند و محصول این عقب‌مانده‌گی روحی و جسمی، انحراف جنسی آنهاست در بزرگسالی. از آن پس تا دهه‌ی 60 قرن بیستم، علم پژوهشی بنام مداوای این « بیماران» ، لشکرکشی خشنی علیه این گروه اجتماعی آغاز کرد. اگر تمامی گزارشات پژوهشی این دوران را در یک جا جمع کنیم، خواهیم دید که چه تعداد عظیمی به سبب <اعلاج> بودنشان دست به خودکشی زندن!

در کنار این آزارهای علمی، قوانین جزایی کلیه کشورهای اروپایی، هم‌جنس‌گرایی را در کنار بچه‌(پسر)بازی، بچه‌(پسر و دختر)بازی (Pädophilia) و حیوان‌بازی (Sodomie) قرار داد و مجازات سختی برای آن در نظر گرفت. انعکاس چونین تحلیل‌های «علمی» از هم‌جنس‌گرایی و مخالفت مذهب و قوانین مدنی با آن موجب شد که تعریف ویژه و ساخته‌گی‌ای از این گروه اجتماعی به وجود آید: اگر مردی نقش‌جنسی‌ای را که جامعه به او داده، ایفا نکند به کاریکاتوری از جنس دیگر (زن) تبدیل می‌شود. جالب این است که دنیای مدرسالار و دگر‌جنس‌گرا با معیارهای خود، مناسبات جنسی هم‌جنس‌گرایی را تعریف می‌کند، معیاری که رابطه‌ی جنسی مرد و زن را در جامعه به «فعال» و «غیرفعال» (به اصطلاح عامیانه کسی که «می‌کند» و کسی که «می‌دهد») تقسیم می‌کند و بنا بر همین معیار، هم‌جنس‌گرایان را به «فعال» (کسی که نقش مرد را دارد) و «غیرفعال» (کسی نقش زن را ایفا می‌کند)، تعریف می‌کند.

تازه‌پس از دهه‌ی شصت بود که به تدریج عده‌ای از پژوهشکان و نویسنده‌گان مطرح کردند که هم‌جنس‌گرایی مثل دگر‌جنس‌گرایی پدیده‌ای است طبیعی و افراد متعلق به این دو گروه نه چیزی کمتر و نه بیشتر از یک‌دیگر دارند.

جنس سوم

ماگنوس هیرشفلد آلمانی (متولد 1868) اولین کسی بود که تمامی زنده‌گی خود را وقف تحقیق و بررسی این «پدیده» کرد و پی‌گیرانه و سرسختانه از هم‌جنس‌گرایان دفاع کرد. این پژوهش‌گر در سال 1897 «کمیته علمی-انسانی» را با سه هدف پایه‌گذاری کرد: ۱- الغای ماده‌ی 175 قانون جزایی آلمان، که هم‌جنس‌گرایی را ممنوع می‌کرد، ۲- نشان دادن خصلت و طبیعت واقعی هم‌جنس‌گرایی، ۳- ایجاد یک سازمان هم‌جنس‌گرایان برای دفاع از حقوق خود. این کمیته از سال 1897 تا 1923 نشریه‌ای به نام «سالنامه‌ای برای جنس‌های بینابینی» بیرون می‌داد که به مسایل و مشکلات هم‌جنس‌گرایان می‌پرداخت. مهمترین تزی که در این مقالات و رسالات مطرح شد، تئوری «جنس سوم» بود. هیرشفلد معتقد بود که هم‌جنس‌گرایان «جنس



سوم» را تشکیل می‌دهند و این جنسیست که نه موظف به حفظ نوع بشر (تولید مثل) که در خدمت پیش‌رفت فکری-فرهنگی بشریست. با تخیل و البته با تجربیات ابوهی که او با این گروه داشت، توانست تفکرش را با جنس سوم (زن- مرد ، Androgyn) اسطوره یونانی پیوند دهد و توجیه کند.

با اعلام این تز بسیاری از همکاران اش او را ترک کردند و به صفت فروید پیوستند. با این وجود هیرشفلد با سرسختی به کارش ادامه می‌دهد، چندین کتاب و رساله می‌نویسد و سرانجام در سال 1919 «انستیتوی علوم جنسی» را تاسیس می‌کند، که بعدها به بزرگ‌ترین کتابخانه‌ی جهان در زمینه‌ی مسائل همجنس‌گرایی تبدیل شد. در این کتابخانه بیش از ده‌هزار کتاب و نشریه جمع‌آوری شده بود و صدها بحث و سخنرانی پیرامون این مسئله در آنجا سازماندهی می‌شد.

هیرشفلد در سال 1921 در مونیخ مورد تهاجم چماق‌داران نازی قرار می‌گیرد و حمله‌کننده‌گان به این گمان که او مرده است، او را رها می‌کنند. دو سال بعد در وین مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد، که جان سالم به در می‌برد. در روز 6 ماه مه 1933 نازی‌ها به انستیتوی هیرشفلد حمله می‌برند و تمام کتاب‌ها را بیرون می‌کشند و در میدان اپرا (برلین) می‌سوزانند. هیرشفلد در سال 1935 در تبعید (فرانسه) درگذشت. مانگوس هیرشفلد اولین پژوهش‌گر جنسی بود که نه تنها در زمینه‌های علمی که در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی تا آخرین لحظه‌ی زنده‌گی‌اش از حقوق همجنس‌گرایی دفاع کرد، بلکه گزارش‌های مکتوب‌اش، او بیش از سی‌هزار گفت‌وگوی خصوصی در این زمینه انجام داده است.

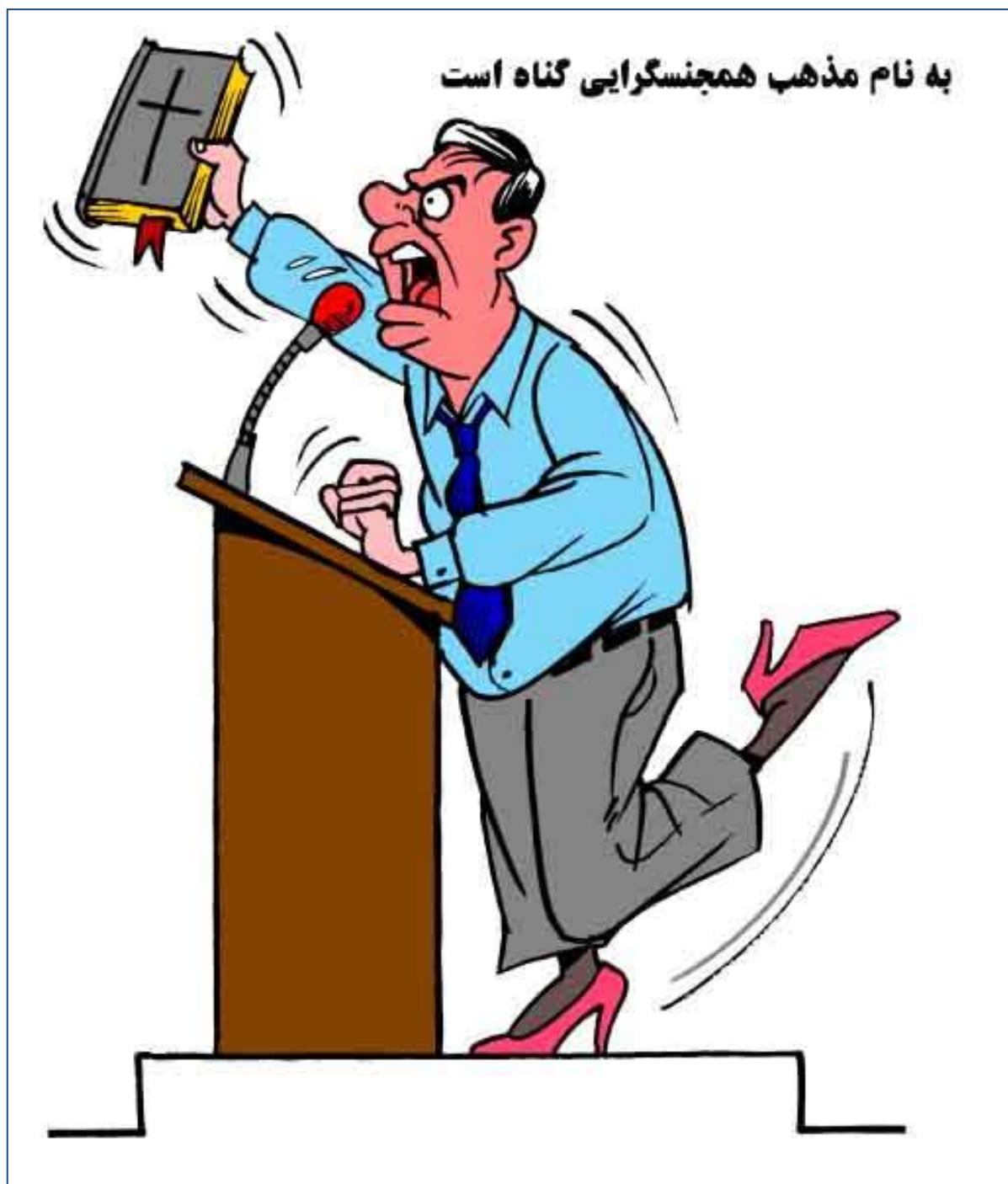
احزاب چپ و هم‌جنس‌گرایی

جنیش چپ در مجموع تا قبل از استالینیسم، برای الغای قوانین ضدهم‌جنس‌گرایی مبارزه می‌کرد. شاید در جهان هیچ جنبشی مانند جنبش چپ آلمان به این مسئله، به طور جدی و متعهدانه برخورد نکرد. زمانی که یوهان بابتیست شواپنتر از فعالین جنبش کارگری به سبب تمایلات همجنس‌گرایی‌اش تحت پی‌گرد قانونی قرار گرفت، فردیناند لاسال، موسس و رهبر کانون سراسری کارگران آلمان به دفاع علنی از او برخاست. لاسال اعلام کرد: «آن چه شواپنتر کرده را به کسی توصیه نمی‌کنم، ولی به اعتقاد من خلافی مرتکب نشده است. رفتار جنسی، مسئله‌ایست خصوصی که به تمایلات شخصی مربوط است، تا زمانی که به کسی زیان نرساند».

لاسال کمک کرد که شواپنتر دوباره زندگی سیاسی‌اش را از سر گیرد؛ بعد از مرگ لاسال در سال 1864 شواپنتر جانشین او شد. لاسال و شواپنتر از سرشناسان جنبش کارگری آلمان بودند، ولی متأسفانه در ادبیات رسمی چپ و بورژوازی از این حادثه هیچ سخنی به میان نیامده است.



یکی دیگر از رهبران جنبش کارگری آلمان، ادوارد برنشتاين، رهبر حزب سوسیال دمکرات آلمان بود که در سال 1895 در مقاله‌ای طولانی در «نوبه سایت» (Neue Zeit)، ارگان رسمی انتربناتیونال دوم، به دفاع از اوسکار وايلد، که به سبب همجنسگرایی به زندان محکوم شده بود، برجاست. برنشتاين در این مقاله با شهامت و جسارت تمام علیه تئوری‌های به اصطلاح علمی کرافت-ابینگ و دیگر روانشناسان موضع‌گیری کرد و کسانی را که همجنسگرایان را فاسد و منحرف ارزیابی می‌کردند، مرجع خواند. برنشتاين می‌نویسد که اساساً طرح سوال «طبیعی» یا «غیرطبیعی» بودن همجنسگرایی غلط است، برای این که هیچ چیز طبیعی وجود ندارد؛ آن چه به نظر ما «طبیعی» می‌نماید، چیزی نیست مگر مرحله‌ی معینی از تکامل جامعه که خود محکوم به نابودیست.





مارکس و انگلس هیچ‌گاه در این زمینه موضع‌گیری نکردند، به طور کلی می‌توان گفت که جنبش سوسیال دمکراتی در مسائل انسانی و به ویژه مسائل جنسی و همجنس‌گرایی بسیار پیش‌تر از زمان خود بود.

در سال 1917 وقتی بلشویک‌ها به قدرت رسیدند، تمام قوانین ضد همجنس‌گرایی تزاری را لغو کردند. در سال 1923 گریگوری با تکیس، رئیس سازمان بهداشت اجتماعی در مسکو و عضو سازمان بین‌المللی اصلاحات اجتماعی، در رابطه با قوانین جنسی شوروی کتاب بسیار روش‌نگاریانه خود با عنوان « انقلاب جنسی در روسیه » را منتشر کرد. او در این کتاب « عدم دخالت مطلق دولت و جامعه را در امور جنسی » خواستار شد « به شرط این که به کسی لطمہ‌ای وارد نشود و منافع افراد حفظ گردد ». او نتیجه می‌گیرد که : « همجنس‌گرایی، مقاربیت با حیوانات و همه‌ی اشکال ارضای جنسی که در اروپا جنایت محسوب می‌شود و خلاف اخلاق اجتماعی تعریف می‌شوند، به اعتقاد قوانین شوروی، مناسبات طبیعی می‌باشند » .

در سال 1928 قوانین جنسی اتحاد جماهیر شوروی در کنگره کپنه‌اگ به عنوان سرمشق و نمونه برای کشورهای دیگر مورد بحث قرار می‌گیرد. متاسفانه درست در همین سال استالینیست‌ها زمزمه‌های مخالفت علیه این قوانین به غایت مترقی را آغاز می‌کنند. نیکولاوی پاشه‌اوسرسکی آزادی سقط جنین و همجنس‌گرایی را به عنوان خطری برای جامعه ارزیابی می‌کند. پس از به قدرت رسیدن استالینیست‌ها، همجنس‌گرایی به عنوان « محصول فساد بورژوازی »، « انحراف جنسی فاشیستی » ارزیابی می‌شود و « اخلاق پاک پرولتري » به گونه‌ای جدید فرموله می‌گردد. اولین بار در سال 1934 در مسکو، لینگراد، خارکوف و ادسا همجنس‌گراها مورد تهاجم و تعقیب پلیس قرار می‌گیرند، دست‌گیر می‌شوند و به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده می‌شوند. سه ماه بعد از آن در 29 ژوئن 1934، هیتلر در آلمان، رقیب خودش، ارنست روم، و چند رهبر دیگر فاشیست را که به عنوان همجنس‌گرا معروف بودند در « شب کاردهای بلند » به قتل می‌رساند.

متاسفانه نویسنده‌ای مانند گورکی در سال 1934 در مقاله‌ای تحت عنوان « هومانیسم پرولتري » می‌نویسد: « زمانی که در کشورهای فاشیستی همجنس‌گرایان بدون ترس از کیفر قانونی جوانان را به فساد می‌کشانند، در کشوری که در آن پرولتاریا جسوارانه و مردانه قدرت دولتی را گرفته، همجنس‌گرایی به مثابه‌ی یک جنایت اجتماعی اعلام شده و شدیداً مورد کیفر قرار می‌گیر » .

قضیه ی اوسکار وايلد و ديگر هنرمندان

زمانی که در سال 1895 اوسکار وايلد به سبب همجنس‌گرایی به دو سال زندان محکوم شد، اکثریت قریب به اتفاق هنرمندان و نیروهای چپ به دفاع علنی از او برخاستند و آزادی او و لغو قوانین ضد همجنس‌گرایی را خواستار شدند. این حریان به یک حنیش بزرگ اجتماعی تبدیل شد که هنرمندان آلمانی و حنیش چپ آلمان در راس آن قرار گرفت. طوماری با همین خواستها تهیه شد که هنرمندان و سیاستمداران بر حسته آن را امضا کردند. آلمانی‌ها سنگ‌تمام گذاشتند و فرانسوی‌ها نشان دادند که در این زمینه مرجع هستند. نویسنده‌گان فرانسوی از آلفونس دوده گرفته تا ژول رنارد، از آناتول فرانس تا ادموند دو کونکورت، از موریس بارتا پیر لوی هیچ‌کدام حاضر به امضای این طومار نشدند. حتاً امیل زولا از امضای آن سریاز زد، زمانی که طومار را نزد ژول رنارد برداشت، گفت: « حاضر این عرضه را برای اوسکار وايلد امضا کنم، به شرطی که قول شرف بدهد، دیگر



هرگز ننویسید». و آلفونس دوده احمقانه‌ترین حرف را زد: « به عنوان یک پدر فقط می‌توانم انژجار و خشم خودم را از عمل اوسکار وايلد بيان کنم ». البته همین « پدرخانواده » ظاهرا اطلاع نداشت که درست در همین زمان پرسش همدل و همنشین مارسل پروست بوده است.

در آمریکا این عریضه توسط استوارت مریل شاعر به جریان افتاد. بسیاری از هنرمندان آمریکایی منجمله جورج برنارد شاو آن را امضا کرد ولی هنری جیمز از امضای آن سرباز زد. موضوع‌گیری نویسنده‌گان آلمانی از همه قاطع‌تر بود. شاید علت اصلی اش وجود جنبش قوى و پرنفوذ سوسیال‌دموکراسى بود که نویسنده‌گان و هنرمندان به طور مستقیم و غیرمستقیم تحت تاثیر آن بودند. مثلًا در سال 1921 طوماری به ابتکار هیرشفلد برای الغای قانون ضدهم‌جنس‌گرایی (ماده قانونی 175) تهیه شد. به جز حزب سوسیال‌دموکرات که با تمام قدرت از این اقدام پشتیبانی کرد، 6000 روشن‌فکر، هنرمند و نویسنده پای آن را امضا کردند، مثل هرمان هسه، ریچارد فون کرافتابینگ، ماکس برود، آبرت آینشتاین، توماس مان، اشتافان سوایگ، راینر ماربا ریلکه و آرتور شنیتسر. از خارج امیل زولا و تولستوی به این حرکت پیوستند. البته در سال 1922 که این عریضه به مجلس تحويل داده شد، بلاذرنگ رد شد.

پس از قضیه‌ی اوسکار وايلد، هنرمندانی که همجنس‌گرا بودند متوجه شدند که از یک پشتوانه‌ی بزرگ اجتماعی برخوردارند و سعی کردنده که در به طور علنی و یا نیمه علنی به تمایلات جنسی خود اعتراف کنند. البته این به جسارت و شهامت هنرمند نیز وابسته بود. مثلًا مارسل پروست برای این که کسی متوجه گرایشات همجنس‌گرایی‌اش نشود، اینجا و آنجا این گرایش را مورد حمله قرار می‌داد ولی برای ارضای جنسی‌اش مخفیانه به فاحشه‌خانه‌های مخصوص همجنس‌گرایان می‌رفت. یا چایکوفسکی برای این که قربانی قانون و جهل جامعه نشود تن به یک ازدواج دروغین می‌دهد. البته کم نبودند هنرمندان و نویسنده‌گانی که زندگی بیرونی خود را منطبق با زندگی درونی شان کردن و ابایی نداشتند که به همجنس‌گرایی خود اعتراف کنند، مانند فدریکو گارسیا لورکا، کلاوس مان، پازولینی و ... و بودند بسیاری هنرمندان همجنس‌گرا که تمایلات خود را در آثارشان نشان می‌دادند و نزدیک‌ترین دوستانشان می‌دانستند که آنها دارای چه تمایلات جنسی هستند، مانند آندره ژید، آیزن اشتاین، شوبرت، ژان کوکتو و ...

شاید این‌گونه به نظر برسد که همجنس‌گرایی به گونه‌ای با این قشر روشن‌فکر پیوند خورده و این گرایش عمدتا در این گروه رشد می‌کند. در اینجا باید گفت که اگر ما شاهد علنی بودن همجنس‌گرایان در این گروه هستیم، دلیل اش مصونیت اجتماعی این افراد است. در صورتی که یک کارگر و یا کارمند جرات بیان آن را ندارد، چه فردای آن روز باید منتظر برگه‌ی اخراج‌اش باشد. فیلم «فیلadelفیا» نمونه‌ی زیبایی است که این مشکل اجتماعی را نشان می‌دهد.

پایان کلام

ما از جامعه‌ای می‌آییم که طبق قوانین شرع اسلام مردی پنجاه ساله می‌تواند با دختر بچه‌ای ازدواج کند. ازدواج پیغمبر اسلام با عایشه‌ی هفت ساله نمونه و سرمشق انکارناپذیری است. به اعتقاد فقهاء اسلامی مردان حق دارند حتا با دختران شیرخوار عشق‌بازی کنند. از دید این فقهاء هم‌خواهگی و حتا « عمل دخول » با همسران زیر 9 سال را ایرادی نیست. « اگر کسی دختر نابالغی را بر خود عقد کند و پیش از آنکه 9 سال دختر تمام شود و با



او نزدیکی کند و دخول کند چنانچه او را افضل نماید با او نزدیکی کند «، (رساله خمینی، مسئله 2410؛ برای اطلاع بیشتر به مقاله‌ی «زن در بارگاه اسلام»، دیدگاه شماره یک، اسد سیف، مراجعه کنید.)

آری ما از جامعه‌ای می‌آییم که بچه‌بازی قانونی و شرعاً است، ولی در عوض رابطه‌ی آزاد و داوطلبانه‌ی جنسی بین دو فرد بزرگ‌سال‌ه هم‌جنس جنایت محسوب می‌شود. و عجیب نیست اگر می‌بینیم که هنرمندان و نیروهای چپ جامعه‌ی اسلام‌زده ما جسارت و شهامت دفاع از حقوق هم‌جنس‌گرایان را ندارند و آن را با توطئه‌ی سکوت، مسکوت باقی می‌گذارند. آیا اگر هنرمندی یا کسی به «جرائم» هم‌جنس‌گرایی محکوم به زندان شود، هنرمندان ایرانی و نیروهای چپ به دفاع و پشتیبانی از او برمی‌خیزند؟ قاطعانه می‌توان گفت: نه! ارتیه‌ی اسلام و استالینیسم! از طرف دیگر باید اذعان کرد که در اروپا نیز هنوز با هم‌جنس‌گرایی به عنوان یک «انحراف» قابل تحمل برخورد می‌شود. به امید آن که هنرمندان و نیروهای چپ ایران با اتکا به سنت‌های جسوارانه و صادقانه‌ی جنبش چپ اوایل قرن بیستم، بتوانند در این زمینه به نقد تفکر خود بپردازنند.

برای اطلاعات بیشتر به منابع زیر مراجعه کنید:

1-Die Homosexualität in Griechenland, John Addington Symonds, Bibliothek rosa Winkel

2-Berlins Drittes Geschlecht, Magnus Hirschfeld, Bibliothek rosa Winkel

3-Sexuality and Eroticism Among Males in Moslem Societies, Arno Schmitt, Jehoede Sofer, Harrington Park Press

4- Der Raub des Ganymed, Dominique Fernandez, Verlag Beck & Glückler



"فقط تعداد کمی از انسانها همجنسگرا (گی، لزبین)، و یا دگرجنسگرا (استریت) هستند، و مابقی جامعه را افراد دوجنسگرا (بایسکشوال) تشکیل می‌دهند."

آفرد کینزی کارشناس و متخصص روابط جنسی آمریکایی



ساده ترین راه تعریف- شما در صورتی که به همجنس خود تمایل جنسی داشته باشید می‌توانید خود را لزبین (Lesbian) معرفی کنید و یا اگر به سوی زن و یا مرد (هر دو) تمایل جنسی دارید خود را بایسکشوال (Bisexual) بنامید. اما خود را آنچنان درگیر القاب نکنید. بیشتر مردم معمولاً از این القاب استفاده نمی‌کنند. کلماتی را بکار ببرید و یا استفاده کنید که با آنها احساس راحتی می‌کنید. اما مراقب باشید برای معرفی یا شناخت خود به هیچ وجه باورهای دیگران را در نظر نگیرید. چرا که باورهای دیگران نمی‌تواند تمایلات جنسی یک لزبین یا بایسکشوال را تغییر دهد.

شاید شما جزء کسانی باشید که تا به حال تحت تاثیر باورهای اطرافیان قرار گرفته باشید. ممکن است راههای زیادی را رفته باشید و یا هنوز برای انتخاب راهی که بتوانید باورهای خودتان را مینا قرار دهید شک و تردید داشته باشید. در مورد احساسات خود صحبت کنید و کسانی را که احساسات شبیه شما دارند ملاقات کنید این راهی است که خودتان را پیدا کنید و بشناسید این بسیار خوب است که در مورد تمایلات جنسی خود یقین داشته باشید.



ممکن است از شما پرسیده شده باشد که آیا این احساسات شما تغییر خواهد کرد؟ جواب خیلی ساده است، برای خودت، چون فقط خود تو هستی که می‌دانی چه احساساتی داری و می‌دانی که احساسات به درازا خواهد کشید، ادامه خواهد داشت و یک عمر با تو خواهد بود. برای خود وقت بگذارید و احساس نکنید که برخلاف میلتان مجبورید به هم خوابی به یک مرد تن دهید، این یک تجاوز است که در عین نا آگاهی ممکن است خودتان مقصراً اصلی باشد.



اظهار عقاید بسیاری در مورد اینکه چرا بعضی از زنها لزبین و یا بایسکشوال هستند وجود دارد این یک مسیر حرکتی است از روش تربیت و پرورش کودک تا علم پیدایش (ژنتیک) یا نسل شناسی که مباحث گوناگونی را در خود جای داده است. هنوز هم جواب قطعی وجود ندارد و دانشمندان معتقد هستند که شاید یک ترکیب باشد از هورمون، مسائل مربوط به تولید و وراثت (پیدایشی و تکوینی) و یا عوامل اجتماعی، اما یک لزبین یا بایسکشوال که خود را شناخته و نسبت به تمایلات جنسی خود یقین پیدا کرده است، همینطور به دنیا آمده و با عوامل محیطی نمی‌تواند لزبین و یا بایسکشوال شود.

دانشمندان اسنادی ضبط شده بر روی فیلم دارند مبنی بر رفتارهای همجنسگرایانه حیوانات، در گروه گونه‌های اجتماعی مانند میمون‌ها، پرندگان دریایی و پستانداران. در اجتماعات حیوانات برای تعیین روابط قانونی وجود ندارد و این مسئله را هر انسانی براحتی درک می‌کند، پس این رفتارهای همجنسگرایانه از بدو تولد وجود دارد، ذاتی است نه اکتسابی.

احساسات و تمایلات جنسی شما ربطی به اعتقادات مذهبی و یا نسل و نژاد شما ندارد، چنانکه لزبین‌ها و بایسکشوال‌ها از تمام دوران زندگی، نسلها و نژادها و ادیان و مذاهبان می‌آیند و همجنسگرایان مسلمان، یهودی، مسیحی و هندو وجود دارند. مواجه شدن با تعصب و زجر و شکنجه در تمام دوران به طرق مختلف برای همجنسگرها وجود داشته و هنوز هم دارد. بیشتر روحانیون مذاهبان بزرگ دیدگاه مثبتی نسبت به تمایلات همجنسگرایانه ندارند و این حقیقت را یک گناه، خطأ یا اشتباه می‌پنداشند و بعضی از آنها هنوز هم این اعتقادات خود را نگه داشته‌اند. هرجند که روحانیون، مذاهبان و گروه‌های فراوانی هم وجود دارند که جنبه‌های مختلف تمایلات جنسی را پذیرفته‌اند.



هرچند زیاد شدن و رشد لزینها و بایسکشوالها مثل یک تجربه‌ی غریب درک و یا احساس می‌شود، در بیشتر شهرهای بزرگ کشورهای آزاد اجتماعات همجنسگرایانه در حال کامیاب شدن و پیشرفت می‌باشد، جایی که شما می‌توانید دوستان همنوع خود را به راحتی ملاقات کنید. در این شهرها بارها، کلابها و گروه‌های جمعی و اجتماعی وجود دارند که به نیازها و علائق افراد گوناگون رسیدگی و از آنها پشتیبانی می‌کنند. وب سایتها مختلف وسیله‌ای هستند که میدانی را برای لزینها و بایسکشوالها برای بیان اندیشه‌ها، احساسات و تبادل نظر، فراهم می‌کنند. افزایش جمعیت همجنسگرایها برگرفته از تحت تاثیر قرار گرفتن رفتارهای دیگران نمی‌باشد و تنها نیازمند هموارسازی شرایط می‌باشد تا همجنسگرایها نقاب از چهره خود برداشته و سکسualتی خود را به راحتی بیان کنند.

اما تمام این داشته‌ها زاییده‌ی مبارزات و زجرها و شکنجه‌های همجنسگرایانی است که برای گرفتن حق خود و همنوعان خود در این راه متتحمل شده‌اند حتی در اروپا و آمریکا.

در شماره‌های بعد بیشتر در مورد این مبارزات خواهیم نوشت.

پیام



سیستم عصب جنسی

بخش اول عصب ها و نقاط حساس سکس در بدن



برای تحریک جنسی زن و به اورگاسم رساندن او احتیاج به برقراری ارتباط عظیم و هنگفتی ما بین چندین عضو اندام زن می باشد. برای برقراری این ارتباط لازم است که مغز و بدن بتوانند با یکدیگر به هارمونی برسند. همراه با این ارتباط سیستم عصبی بدن فرستنده های الکتریکی و شیمیابی خود را فعال می کند. این فرستنده ها در مسیر خطوط عصب بدن شروع به حرکت می کنند. مغز و نخاع سیستم عصبی بدن را تشکیل می دهند و آنها شروع به برقراری ارتباط منحصر به فردی با تک تک ارگانهای بدن و عصب بدن می نمایند. بعضی از عصب به بدن اطلاع می دهند که چکاری انجام دهد در حالیکه بعضی دیگر حس می کنند که بدن چه چیزی را دارد تجربه می کند. همگی آنها با هم بدن ما را کنترل می کنند که نتیجه آن تحریک شدن جنسی بدن ما است. سیستم عصبی بدن همانند سیستم حمل و نقل عمل می کند، مثلًا شما مسیری را برای رفتن انتخاب می کنید. در این مسیر می توانید از اتوبوس، قطار، کشتی و یا هواپیما استفاده کنید و این که کدام وسیله را انتخاب کنید در زمان رسیدن و طرز رسیدن شما به هدفتان موثر خواهد بود.

وپاراسیمپاتیک somatic، سیمپاتیک sympathetic نوع شبکه ارتباطی در بدن وجود دارد به نام سوماتیک parasympathetic. هر کدام از این شبکه ها از یک نوع ارتباط و کنترل خاصی برخوردار هستند و هر کدام از ارگان های بدن به یک و یا چند تا از این شبکه ها متصل می باشند

آگاهی و کنترل

سنسور های عصبی سوماتیک Somatic به پوست ما مرتبط هستند و سنسور های عصبی خود مختار autonomic به اعضای داخلی بدن ما مرتبط هستند. ما لمس، لرزش، دما، فشار و درد را هنگام تحریک عصب سوماتیک Somatic حس می کنیم اما فشار و درد را تنها از عصب خود مختار autonomic می توانیم حس کنیم. عصب سوماتیک به ماهیچه هایی که به اختیار تحت کنترل ما است متصل است و عصب خود مختار autonomic به ماهیچه هایی که به اختیار تحت کنترل ما نمی باشند مرتبط هستند. هنگامی که سنسور های

عصب بدن تحریک می شوند "حسش" می کنیم و بدن ما به طور ناخود آگاه پاسخ می دهد. معمولاً هنگامی که بدنمان لمس می شود متوجه آن می شویم، زن می تواند احساس کند که بدنش در حال لمس شدن است اما زمانی که داخل زن لمس می شود، او نمی تواند قسمت داخلی را احساس کند، تنها می تواند فشار و یا درد را حس کند.

گاهی اوقات ما حس درد را در جایی غیر از مکان درد احساس می کنیم، که اصطلاحاً به آن "درد جابه جا شده" می گویند و این شامل ارگان های درونی می شود، اما ما بر روی سطح پوست حسش می کنیم.

منحصر به فرد

شبکه عصبی و شیمیایی و فرستنده های الکتریکی هر شخص برای خودش منحصر به فرد است. شبکه عصب و فرستنده هر فرد مانند انگشت نگاری خاص و منحصر به فرد می باشد. شبکه عصب جنسی زن هنوز برای علم پزشکی یک معما است و خاص بودن و منحصر به فرد بودنش این معما را سخت تر کرده است.

تحریک جنسی فیزیکی و فکری

تحریک جنسی می تواند نتیجه تحریک عقلی و فیزیکی بدن باشد. به این معنا که تحریک می تواند در مغز (روانی) و یا بدن (بافت عصبی) صورت بگیرد. هنگامی که زن شریک خود را در وضعی که می خواهد می بیند، مغز او با دیدن این تصاویر شروع به تحریک جنسی بدن توسط فرستادن پیام به اعضای فیزیکی بدن جهت آماده شدن فعالیت جنسی می نماید. بعضی از این فرستنده ها به قلب می روند تا ضربان قلب را بیشتر کنند. تعدادی از آنها به لگن می روند تا تراکم خون را در آنجا افزایش دهند. این تصاویر افکار جنسی و ارتباطات میان مغز را درست می کنند که نتیجه آن افزایش تحریک فکری و فیزیکی می شود و این ارتباط تا زمانی که افزایش پیدا می کند باعث تحریک جنسی زن می گردد.

عکس العمل بدن به صورت اتوماتیک انجام می گیرد. درست مانند زمانی که بدن شما سطح داغی را لمس می کند و خود را از ترس سوختن عقب می کشد. زمانیکه ما تحریک جنسی می شویم این سیستم ناخود آگاه شروع به فعالیت می کند. هنگام تحریک شدن بدن مغز و ضمیر آگاه ما کنترلی بر روی ارگانهای جنسی ما ندارند، زیرا هنگامی که فرج زن تحریک می شود فرستنده هایی به نخاع و مغز فرستاده می شود. نخاع سریع به فرج و ارگان لگن دستور می دهد که تغییرات فیزیکی هماهنگ با تحریک جنسی صورت بگیرد. مثال افزایش تراکم خون ترشح مهبلی زن را شامل می شود و این عمل از سوی زن غیر قابل کنترل می باشد. به همین دلیل است که بسیاری از زن ها حتی در زمان هایی که میل جنسی ندارند و یا مجبور به سکس کردن هستند و یا هنگامی که مورد تجاوز قرار می گیرند بازهم ترشح مهبل دارند و خیس می شوند.

مسیرهای مرتبط به نقاط حساس

در ارزیابی هایی که شده زنها در بدنشان دارای مکان هایی مشخص شده ای هستند که از حساسیت بالای جنسی برخوردار است و تحریک بعضی از این نقاط در بدنشان باعث افزایش تحریک جنسی شان در شرایط مناسب می شود. به این نقاط مکانهای ارگینوس erogenous محرک احساسات جنسی می گویند. جدولی

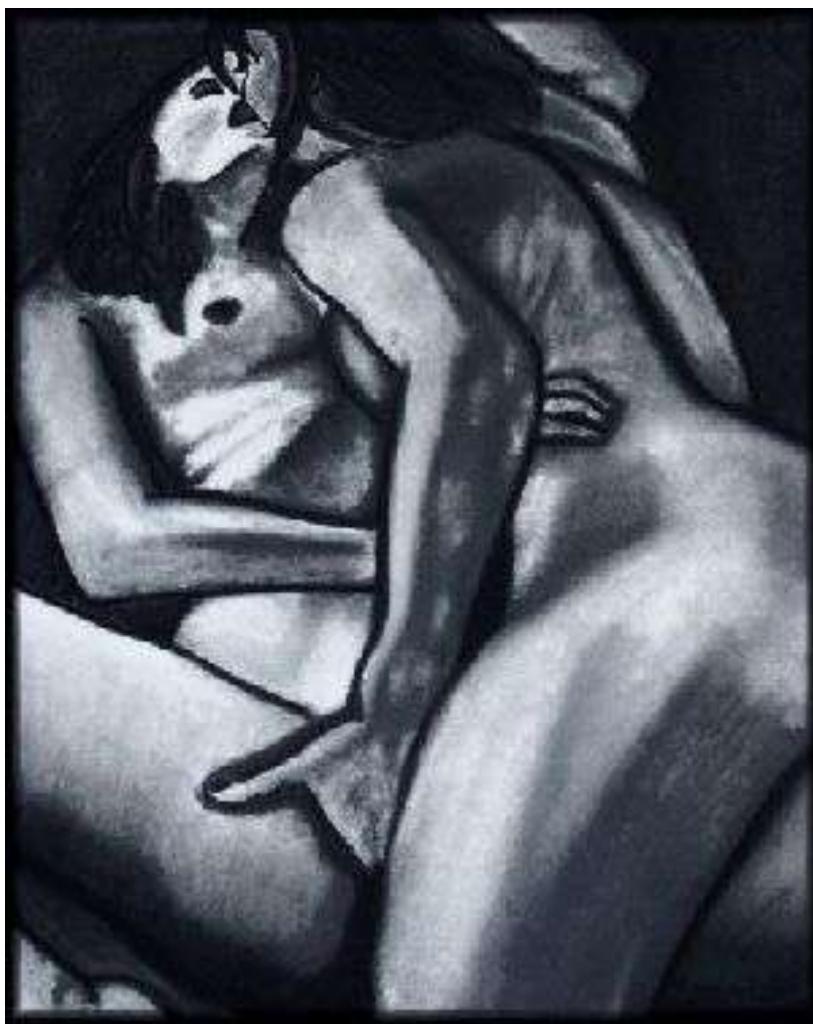


وجود دارد که لیست عصب هایی که متصل به ارگیونس های مشترک هستند را نشان می دهد. همانطور که قبلاً گفته شد ، هر زنی نقشه ارگینوس خاص و منحصر به فرد خود را دارا است و حتی ممکن است ارگینوس شما با آنچه تشریح شده متفاوت باشد. هر زن و یا شریک او باید در جستجو و کشف این نقاط در بدن خود و یا شریکش باشد. حتی نحوه تحریک هر کدام از این نقاط از یکدیگر متمایز است ، ممکن است تحریک توسط بوسه ، تماس انگشت ، لرزش وغیره باشد.

ادامه دارد...



پرسش و پاسخ سکس لزبین



پرسش و پاسخ

زمانی که سئوالی در باره سکس پرسیده می شود جواب صحیح پیدا کردن برای آن بسیار سخت است . حال اگر سئوال در مورد سکس لزبین ها و یا ب ایسکشوال ها باشد جواب دادن به آن بسیار بسیار دشوار خواهد بود. به همین دلیل این سئون را به سئوال و جواب ها اختصاص داده ایم.

دو زن در تختخواب چه می کنند؟

دو زن خیلی کارها می توانند انجام دهند. همدیگر را در آغوش می گیرند ، نوازش می کنند ، می بوسند ، و حتی ممکن است از بازی های مختلف در سکس شان استفاده کنند و یا با هم تربیادیسم داشته باشند و از فانتزی های خود با هم سخن بگویند و یا تنها همدیگر را در آغوش بگیرند و بخوابند.



تریبادیسم Tribadism چیست؟

مالیدن اندام تناسلی خود را به اندام تناسلی و یا عضو دیگر از بدن شریک سکستان را تریبادیسم گویند .بیشتر لزین ها از تریبادیسم لذت می برند زیرا با تمام بدن خود در این حالت سکس می کنند. تریبادیسم می تواند شامل حالتی دیگری نیز شود که پا و یا استخوانی بدن یکی از شما روی اندام تناسلی دیگری فشار وارد کند. زنان بسیاری در این حالت به ارگاسم می رسند. تریبادیسم را می توان لخت و یا حتی با لباس بر تن انجام داد.

استفاده از لوبریکانت برای چیست؟

ترشح مهبل زنان خود به خود یک نوع لوبریکانت می باشد ، اما گاهی اوقات در سکس احتیاج به لوبریکانت بیشتری نیز هست.

لوبریکانت کرمی است که از خراش و یا سائیدگی هنگام مالیدن آلت تناسلی جلوگیری میکند.با استفاده از این مواد انگشتان و یا مشت به راحتی و بدون اذیت شدن آلت تناسلی می تواند ورود و خروج انجام دهد.

نقطه جی G-Spot در کجاست؟

نقطه جی مکانی است در دیواره ی جلویی مهبل که با تحریک شدن می تواند باعث شود به ارگاسمرسیدن زن شود و یا گاهی اوقات منی دفع کند. در بعضی از زنان تحریک کردن این نقطه می تواند اورگاسم شدید تری نسبت به اورگاسم تحریک شده از تحریک چوچوله داشته باشد.قابل ذکر است که هر زنی نهی تواند از طریق تحریک نقطه جی اش به اورگاسم برسد.(تفاوت بعضی از لزین ها از زنان لیسکشوال)

دخول مشت و یا Fisting چیست ؟

انجام دخول مشت و یا دست در مهبل زن بنظر می آید که بسیار ساده و سریع انجام گردد. اما این عمل احتیاج به وقت بسیار و صبر بسیار و تحریک و لوبریکانت بسیار است.

حداقل زمان مورد نیاز 30 دقیقه

نحوه استفاده از دست :

- 1 - برای اینکه دیواره مهبل بتواند باز شود و دست شما بتواند در آن قرار گیرد .احتیاج است که شریک شما بسیار تحریک شده باشد و برای تحریک کردن وقت بسیاری نیاز است که با کار های مختلف او به اوج برانگیختگی برسد.



- 2 - برای وارد کردن دست درون مهبل ، زن باید در حالت بسیار آرامی قرار داشته باشد. زیرا ورود مشت و یا دست می تواند بسیار آزار دهنده و سخت باشد ، پس هنگامی که از شما خواست از ورود دستان جلوگیری کنید ، حرکت خود را نگه دارید. سعی کنید در تمام مدت او سکس را کنترل کند.
- 3 - آماده استفاده از لوبریکانت باشید و نیز سعی کنید برای جلوگیری از بیماری های مقابله ای از دستکش لاتکس استفاده کنید.
- 4 - برای شروع تنها یک و یا دو انگشت را داخل مهبل کنید . این خود باعث تحریک بیشتر او می شود.
- 5 - هدف کوچک کردن مشت و انگشتان دست می باشد. سعی کنید انگشتان را در حالتی قرار دهید که شست شما میانه انگشتان بنهان شود .
- 6 - زمانی که بند انگشت شما و برآمدگی انگشتان داخل شد . با حرک چرخشی و بسیار بسیار آرام به درون فشار دهید.
- 7 - وارد کردن انگشتان سخت ترین قسمت است. اگر احتیاج بود از لوبریکانت بیشتری استفاده کنید. او باید آرام نفس بکشد و سعی کند آرامش داشته باشد تا در حالت تحریک بماند و هر زمان که از شما خواست ، دست خود را نگه دارید.
- 8 - یک چرخ می تواند کافی باشد که شما از استخوان داخلی گذشته و داخل مهبل باشید.
- 9 - استفاده از مشت می تواند برای شریکتان درد آور باشد. پس فراموش نکنید که شما این کاربرای لذت او انجام می دهید. زمانی که نخواست دست نگه دارید و در کل زمان سکس لطافت و صبوری را فراموش نکنید.

ورود و خروج انگشت و یا مشت در مهبل زن هیچ گونه شباهتی با دخول آلت تناسلی مرد ندارد. سئوالی که بسیاری از مردان دارند که شما لزین ها چگونه سکس می کنید و یا اینکه بدون دخول چگونه سکس دارید و اگر دخول دارید چرا از هم خوابی با مردو آلت تناسلی واقعی استفاده نمی کنید ؟

باید در پاسخ گفت که لزین ها از روح و جسم زن لذت می برند. لزین ها با تفکر در باره زن و لمس زن به اورگاسم می رسند. همه لزین ها از دخول در سکس استفاده نمی کنند . نوازش و لمس آنها را ارضاء می کند و لزین هایی که از دخول گاهی اوقات استفاده می کنند ، این دخول همراه با نوازش زن دیگر و مالش اندام تناسلیشان بر یکدیگر و مالدین چوچطه هنگام دخول باعث به اورگاسم رسیدن آنها می شود. می توان به جرئت گفت که سکس و عشقباری با زن دشوارترین و بیچیده ترین معما می باشد و تنها یک زن می تواند آن را درک و حس کند و به زن دیگر انتقال دهد. برای اطلاع بیشتر از اندام زن و نقاط تحریک کنند او می توانید به ستون پژوهشکی در مورد سیستم بدن زن مراجعه نمایید.

آیا دخول در مقعد خطرناک است؟

خیر. امادر هرگونه سکس احتیاج است که مراقب باشید. مقعد هیچ گونه ترشحی ندارد ، پس هنگام دخول سعی کنید که از لوبریکانت استفاده نماید. در هنگام درد ادامه ندهید. بیماری HIV ایدز از این طریق می تواند منتقل شود . پس برای دست خود از دستکش و برای دیلدو از کاندوم استفاده نماید. مقعد همانند مهبل انتها



ندارد ، پس مراقب باشید چون ممکن است وسیله شما در آنجا بالا کشیده شود. اگر از اسباب بازی سکس همانند دیلدو و یا شئی دیگر استفاده می کنید مراقب باشید که بعد از دخول در مقعد آن را در مهبل استفاده نکنید. حتی اگر از کاندوم استفاده کرده باشید. زیرا باکتریهای بسیاری در مقعد وجود دارد. حتماً کاندوم را قبل از استفاده مجدد تعویض نمایید.

ترشح منی چیست ؟

بعضی از زن ها با تحریک کردن نقطه جی شان ترشح منی دارند. اما این ترشح ممکن است به اورگاسم نرسد. حتی ممکن است باعث شود زن احساس کند که ادرار دارد و از کنترلش خارج شود. این مایع از غده paraurethral ترشح میشود و رنگ شفاف و بی بویی دارد. زنان می توانند از مقدار بسیار زیادی ترشح داشته باشند.



رامش



رامش (آذر محبی)، متولد تهران در سال ۱۳۲۵، در خانواده‌ای با ۳ خواهر و یک برادر به دنیا آمد و تا سوم دبیرستان به تحصیلات خود ادامه داد. با برنامه گلهای (یک شاخه گل) پا به عرصه خوانندگی گذاشت و با اجرای زیبای که داشت بسیار مورد توجه فرار گرفت و گویا از شاگردان استاد مهرتابش میباشد که تا چند به تنها ترانه‌های اصیل میخواند.

وی ۴-۵ سال پس از فعالیت هنری خود، با پرویز مقصدي، که وی نیز به تازگی پای به عرصه‌ی آهنگ سازی کماشته بود، و در همان آغاز در ردیف جهره‌های برگزیده هنری قرار گرفته بود، سازمانی دایر کردند با نام "هارمونی". این دفتر به گفته‌ی خود رامش پاتوق خواننده‌هایی بود، چون رامش، که کاری برتر از سایرین ارایه میدهدند! رامش در سالهای پیش از انقلاب بیش از ۶۰۰ ترانه خواند، وی نیز ترانه‌های دو صدایی زیادی با خواننده‌گانی چون، رامین، ضیاء اتابای، امیر رسایی و ... داشته.



خاص بودن ترانه‌های رامش به این است که او تقلب نمیکرد، همیشه کار جدید به بازار عرضه میکرد، شخصاً به خواندن ترانه‌های جاز علاقه‌ی بیش نسبت به دیگر سبک‌ها داشت، به گفته‌ی خود او که "در خواندن ترانه‌های جاز، یک نوع آرامش و نشاط حس میکنم". از خواننده‌گان مورد علاقه‌ی رامش میتوان اشاره ای به عارف و گوگوش داشت.

رامش در برنامه‌های مختلف تلویزیونی همچنین چشمک (گوگوش شو)، رنگارنگ، میخک نقره‌ای (فریدون فرجزاد شو) و ... تعداد بسیار زیادی شو اجرا کرده، او از رقیبان گوگوش بود و به راحتی میتوان گفت که وی پس از گوگوش بیشترین تعداد شوهای تصویری داشته که در حال حاضر بسیار نایاب میباشند.

در سالهای پس از انقلاب رامش به مقدار زیادی خوانندگی را رها کرد، تنها فعالیت وی در زمینه‌ی آلبومی با نام مولانا با داریوش و فرامرز اصلانی بود. او به گونه‌ای از خوانندگی کناره گیری کرد به این تلاش که زندگی ای به دور از دوربین‌ها و ذره بین‌ها با دوست دختر خود بپردازد.



به امید سلامت روزهایی پر خاطره برای این خواننده عزیز از طرف نشریه همجنسمن لزین ایرانی.



شعر رودخانه ها یکی از پرطرفدارترین آهنگهای خانم رامش

رودخونه ها، رودخونه ها منم می خوام راهی بشم برم به دریا
برسم ماهی بشم، ماهی بشم

دلم می خواد اونجا برم که همه دنیا آب باشه تا نرسه دستی به من
دلم می خواد دور و برم هزارتا گرداد باشه ، هزارتا گرداد باشه

رودخونه ها، رودخونه ها منم می خوام راهی بشم برم به دریا برسم
ماهی بشم، ماهی بشم

من دیگه سرنوشتم به دست فردا نمی دم
لحظه به لحظه دلم به آرزوها نمیدم

می خوام قبار تنم پاک کنم، پاک کن
خاطره های خاکیم خاک کنم، خاک کنم

قصه ی دل کندنم موجهای دریا می دونن، موجهای دریا می دونن
شکستن بقض من فقط حبابها میدونن، فقط حبابها می دونن

رودخونه ها، رودخونه ها منم می خوام راهی بشم برم به دریا برسم
ماهی بشم



آخرین کار ایشان در آلبوم
رومی

اینجا کسی است پنهان
دامان من گرفته
خود را سپس کشیده
پیشان من گرفته
اینجا کسی است پنهان
چون جان و خوشتر از جان
باغی به من نموده
ایوان من گرفته
اینجا کسی است پنهان
همچون خیال در دل
اما فروغ رویش ارکان من گرفته
اینجا کسی است پنهان
اینجا کسی است پنهان
مانند قند در نی
شیرین شکر فروشی دکان من
گرفته
جادو و چشم بندی ، چشم
کشش نبیند
سوداگری است موزون ، میزان
من گرفته
چون گلشکر من و او در همدگر
سرشته
من خوی او گرفته ، او آن من
گرفته
اینجا کسی است پنهان ...
گوید ز گریه بگذر
زان سوی گریه بنگر
عشاق روح گشته ، ریحان من
گرفته
یاران دلشکسته ، بر صدر دل
نشسته
مستان و می پرستان میدان من
گرفته
ینجا کسی است پنهان ، دامان
من گرفته
خود را سپس کشیده ، پیشان
من گرفته
اینجا کسی است پنهان ، چون
جان و خوشتر از جان
باغی به من نموده ، ایوان من
گرفته
اینجا کسی است پنهان ...

در این شماره هنرپیشه های ایرانی که در نقش زن همجنسگرا در فیلم های لزبینی بازی کرده اند و نیز موسیقی ایرانی مربوط به زن همجنسگرا را معرفی می کنیم

غیر از خدا هیچ کس نبود



فیلم تلویزیونی شانزده میلیمتری
نویسنده و کارگردان : تهمینه میرمیرانی
بازیگران : فرزانه تائیدی ، آهو خردمند

توضیح : فیلم به دلیل موضوع داستان توقيف شد

در سال 1355 خانم فرزانه تائیدی در فیلم جنجال برانگیز غیر از خدا هیچ کس نبود نقش یک زن همجنسگرا (lezbin) اصیل و شریف را بازی می کند که مجبور است میان گرایش جنسیش و موقعیت اجتماعیش یکی را انتخاب کند. این فیلم بدلیل داشتن سکانس های سکس، در ایران توقيف می گردد. بعد از این ماجراتهیه کنندگان نسبت به خانم تائیدی جبهه گرفتند و از استخدام ایشان در فیلم های خود خودداری کردند.



بچه های بد

کارگردان: علیرضا داوودنژاد
فیلمنامه: علیرضا داوودنژاد، رضا داوودنژاد
مدیر فیلمبرداری: حسن کریمی
تدوین: مصطفی خرقه پوش
موسیقی: اکبر مشکاتی
بازیگران: رضا داوودنژاد، سیاوش حکمت شعار،
زهراء داوودنژاد، بهاره رهنما، احترام حبیبیان
1379: سال ساخت
تاریخ نمایش: 1380



خلاصه داستان:

رضا و سیاوش دو دوست قدیمی پس از سه سال بطور اتفاقی همدیگر را ملاقات کرده و به ولای سیاوش واقع در شمال کشور می‌روند. در میانه راه با دختری بنام رویا آشنا شده و او را همراه خود به شمال می‌برند. رویا با بیاد آوردن گذشته تلح خود اقدام به خودکشی می‌کند. رضا و سیاوش به گمان مرگ رویا اقدام به دفن او می‌کنند اما وقتی رویا را زنده می‌یابند او را به بیمارستان منتقل می‌کنند. رویا پس از به هوش آمدن از بیمارستان متواری شده اما مجدداً بطور اتفاقی با آن‌ها مواجه شده و به شمال می‌رود. رویا در پی سوالات مکرر رضا و سیاوش اعتراف به قتل می‌کند و سرانجام ناپدید می‌شود.



باید با نگاهی باز تر به این فیلم زیبا و اثری به یاد ماندنی از رضا داود نژاد بپردازیم:

از این فیلم برخلاف انتظار با تمام زیباییش استقبال به عمل نیامد، چرا؟

شاید به دلیل آنکه با تمام بسته بودن جامعه سعی بر نشان دادن و آشکار کردن مشکلات یک زن همجنسگرا را در ایران داشته است . برای نشان دادن این موضوع بسیار ماهرانه عمل کرده ولی در کل موضوع رویا در ابهام قرار می‌گیرد، دختری که به دلیل فشار خانواده به ازدواج کردن همه‌ی آنها را می‌کشد و می‌گریزد. او ظاهري قوی دارد و موهای سر خود را تراشیده است با پسرها کاری ندارد و مانند یک مرد با آنها برخورد می‌کند. ولی در اصل، او نه شرور است و نه قاتل بلکه زیست فنا شده و قربانی سنتهای کهنه و باید نبایدهای جامعه، ادامه‌ی زندگی برایش غیر ممکن است و در آخر جسمیش را نیز همانند روحش می‌کشد.

این فیلم را نباید فقط نگاه کرد و از کنارش ساده گذشت . برای درک آن باید نگاهی نافذ و نکته بین داشت. اگر خوب نگاه کنید، چرا های زیادی را خواهید دید، واقعاً چرا او خانواده اش را برای آنکه تن به ازدواج ندهد کشت؟؟؟؟

منتقدین حتی می‌ترسید این فیلم را به صورت باز نقد کنند ! به شما پیشنهاد می‌کوئم بار دیگر با دید بازتری به این فیلم نگاه کنید و در آخر از این هنرمند عزیز تشکر کرده و به او خسته نباشید می‌گوهر.



هشت پا



نویسنده و کارگردان: علیرضا داوودنژاد

تهیه کننده: علیرضا داوودنژاد

بازیگران: محمدرضا فروتن، مهتاب کرامتی، ویشکا آسایش، آتبه فقیه نصیری،

محمدرضا داوودنژاد، احمد نجفی، رضا داوودنژاد، سپیده اعلائی، شایان شهاب الدین، ماهایا پتروسیان

مدیر فیلمبرداری: اصغر رفیعی جم

تدوین: مصطفی خرقه پوش

طراح صحنه و لباس: ویشکا آسایش

طراح چهره پردازی: سودابه خسروی

صدابردار: جهانگیر میرشکاری، امین میرشکاری

عکس: احمد احمدی

سال ساخت: 1383

خلاصه داستان: سه زن با تشکیل یک شرکت تجاری، اقدام به اختلاس از یک موسسه اعتباری می‌کنند ...

در رابطه با این فیلم نوشته اند:

« هشت پا » پس از سه فیلم ارزان و خانوداگی « مصائب شیرین » (1377)، « بهوشت از آن تو » (1379)،

« بچه های بد » (1380) و فیلم « ملاقات با طوطی » (1382) (که بازگشته بود به سینمای حرفه ای)

جدیدترین فیلم داوودنژاد و در ادامه سینمای « ملاقات با طوطی » است.

- فیلم برای اکران عمومی اصلاحیه خورد و دو دقیقه از فیلم حذف شد.

- علیرضا داوودنژاد پس از سه تجربه در عرصه سینمای ارزان و استفاده از افراد خانواده اش در سه فیلم مذکور، با فیلم « ملاقات با طوطی » به سینمای حرفه ای و بدنی بازگشت که متأسفانه به هیچ موفقیتی دست پیدا نکرد. فیلم علی رغم برخورداری از یک گروه بازیگری کاملاً حرفه ای و یک اکشن زنانه نه در گیشه موفق بود و نه نزد منتقدان. باید دید « هشت پا » که در ادامه « ملاقات با طوطی » و کمابیش با همان عوامل و قبل از اکران « ملاقات با طوطی » ساخته شده می‌تواند موفق باشد یا خیر.

- داوودنژاد پس از این فیلم « هوو » را با بازیگران موفق تلویزیون ساخت: رضا عطراران، علی صادقی و .. در این فیلم حضور دارند. داوودنژاد این فیلم را برای حضور در جشنواره بیست و چهارم فیلم فجر آماده می‌کند.

از دیدگاه ما:

بار دیگر علی رضا داوود نژاد در فیلم خود سعی بر نشان دادن رابطه‌ی عاشقانه‌ی بین دو زن را دارد. ولی در سینمای سانسور شده‌ی ایران کار آسانی نخواهد بود و متأسفانه این فیلم با استقبال بالایی مواجه نشد اما داوود نژاد این بار بسیار زیرکانه و ماهرانه تر از فیلم بچه های بد عمل کرده است، خود به خود دید بیننده را به عشق و رابطه‌ی بین این دو زن باز می‌کند و نشان می‌دهد احساس بین آن دو بسیار فرا تر از احساس بین دو دوست عادی است تا جایی که حاضرند جان خود را برای یکدیگر فدا کنند و در صحنه‌ی آشکارا نشان می‌دهد که آن دو در آغوش یکدیگر شب را به صبح رسانده اند. در جامعه‌ی بسته‌ی ایران کار وی فوق العاده است او دست کم بیامش را به بینندگان همجنسگرای خود رسانده است.



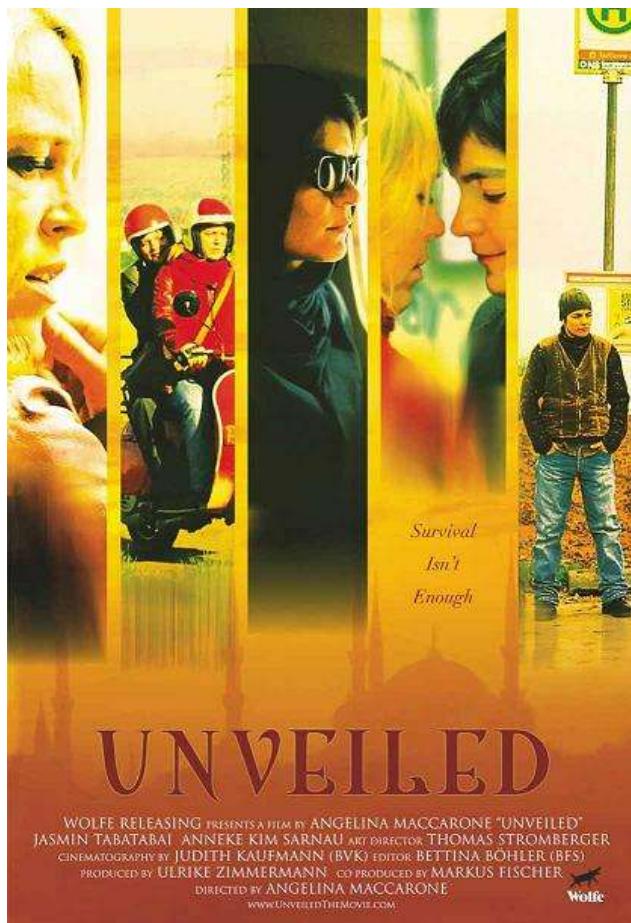
جنس بیگانه

کارگردان: آنگلینا ماکارونه

بازیگران: یاسمن طباطبایی (فریبا)، آنه که

کیم سارناو (آن)، نوید اخوان (سیامک)

آلمان، 2005، به زبان فارسی و آلمانی



یاسمین طباطبایی، بازیگر 38 ساله‌ی ایرانی، در

صحنه‌ی سینماه‌ی آلمان، نه تنها به عنوان

هنرپیشه‌ای ماهر، بلکه به عنوان خواننده و آهنگ

ساز چهره‌ی شناخته شده‌ای است. موسیقی و

ترانه‌های دومین فیلم مطرح او که در سال 1997 به

نام "راهزنان" به کارگردانی کاتیا فون گارنیر به

روی اکران آمد، از قلم و گیتار او است. طباطبایی در

این "فیلم جاده‌ای" در کنار کاتیا ریمن، هنرپیشه‌ی

معروف آلمانی در نقش یکی از چهار قهرمان اصلی-

ی فیلم ظاهر میشود و با بازی درخشان و ترانه -

هایی که در زمانی کوتاه در صدر جدول "بهترین

آهنگهای روز" قرار میگیرند، جایزه‌ی "صفحه‌ی

طلایی" اروپای آن سال را به خود اختصاص می -

دهد. آهنگهای ساخته‌ی طباطبایی، به کلی با نشانه‌های موسیقی ایرانی بیگانه‌اند. دستمایه‌ی تمام فیلمهایی که او تا به حال در آنها نقشی بازی کرده نیز، به سرنوشت زندگی ایرانیها نپرداخته‌اند. این "قاعده" را طباطبایی در آخرین فیلم خود **جنس بیگانه** کنار میگذارد و در نقش لزین ایرانی ظاهر میشود که به "دلایل سیاسی" وطنش را ترک گفته و در فرودگاه فرانکفورت آلمان تقاضای پناهندگی میکند. فریبا، قهرمان فیلم، جزئیات این "دلایل" را که در واقع موضوع اصلی فیلم است، برای مامور پلیسی که مسئولیت تشکیل پرونده‌ی او را به عهده دارد، بیان نمیکند. تماشاگر نیز از چند و چون آن، زمانی که فریبا به اردوگاه موقتی پناهندگان فرستاده میشود، در یک گفتگوی تلفنی با زنی به نام شیرین با خبر می‌شود: به خاطر برهملا شدن رابطه‌ی عاشقانه ای که شیرین و فریبا با هم داشته‌اند، فریبا تحت تعقیب قرامیگیرد و مجبور به ترک وطن و جدایی از عشق خود میشود. با آن که همجنسگرایی برطبق قوانین آلمان به عنوان دلیل پناهندگی پذیرفته میشود، فریبا به خاطر محضورات اخلاقی و حضور مرد مترجم در اطاق بازجویی از طرح آن سرباز می‌زند. بنا بر همین امر که به "عدم کفاف ادله اثباتی" - چنان که در قانون آلمان آمده است - میانجامد، تقاضای پناهندگی - که فریبا رد میشود. ولی او، پیش از آن که به ایران بازگردانده شود، به برگ هویت جدیدی دست مییابد که به سیامک، یکی از پناهندگانی که در آن اردوگاه موقتی به سر میبرد، تعلق دارد. سیامک از آن جا که ماموران جمهوری اسلامی برادرش را به جای او دستگیر و به قتل رسانده‌اند، دچار عذاب وجود داشت و درست هنگامی که تقاضای پناهندگی‌اش پذیرفته میشود، دست به خودکشی می‌زند. فریبا با وجود اندوه روبارویی با مرگ "همراهش"، از فرصت استفاده میکند، جسد سیامک را به گور میسپارد و خود در لباس مردانه، با پاسپورت و مدارک او وارد کارزار زندگی دشوار پناهندگی در آلمان میشود.



- ویژگی کار ماکارونه در این است که این جا به جایی را در پیش زمینهای سیاسی - اجتماعی بررسی می کند: فربنا نمیتواند در ایران زندگی کند، چون "زن" است. در آلمان او تنها میتواند با هویت جنسی یک "مرد" به اقامتش ادامه دهد. از سوی دیگر با احساسات "زنانه" عاشق همکار زن آلمانیاش، آنه (آنکه کیم سارانا) میشود. آنه با تصور این که فربنا "مرد" است، به او عشق میورزد و ... سرانجام، پس از پشت سر گذاشتن ماجراهایی پیچیده، راز فربنا برای آنه آشکار میشود و بدلیل زندگی شخصی آنه او دچار دردسر می گردد و پلیس آلمان او را به عنوان "زن" به ایران باز میگرداند.

بهای آزادی

گفتگو با یاسمین طباطبایی هنرپیشه فیلم آلمانی «جنس بیگانه»



یاسمین طباطبایی خواننده و هنرپیشه 38 ساله ایرانی - آلمانی در آخرین فیلم خود «جنس بیگانه» نقش یک دختر همجنس گرای ایرانی را بازی می کند که می خواهد از ایران فرار کند. در این فیلم نوبت اخوان، مجید فرهت، برنت تائبر و جرج فریدریش بازی می کنند. «جنس بیگانه» همزمان با آغاز نمایش سراسری در آلمان در بیستم اکتبر، برنده جایزه سی هزار یورویی جشنواره فیلم و سینما ایالت «هیسن» شد. یاسمین طباطبایی که مادرش آلمانی است در 1967 در تهران به دنیا آمد و در سپتامبر 1978 چند ماه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران از کشور خارج شد. مدرسه آلمانی که یاسمین در آن درس می خواند به دلیل نا آرامی های فزاینده تعطیل شده بود و پدر یاسمین او را به همراه مادر، خواهر و دو برادرش به آلمان فرستاد. یاسمین می گوید: «فکر می کردیم اوضاع آرام خواهد شد و ما بازخواهیم گشت». ولی آنها

مجبور شدند بمانند و پدر نیز که به آنها ملحق شده بود پس از مدتی به ایران رفت و در سال 1986 درگذشت. در همین سال یاسمین دبیرستان را تمام کرد و وارد مدرسه عالی موسیقی و هنر اشتوتگارت شد. از آغاز دهه نود میلادی یاسمین طباطبایی در دو عرصه فیلم و موسیقی فعال است. یاسمین طباطبایی در ژوئن 2003 با تیکو زامورا آهنگساز آمریکایی ازدواج کرد و در دسامبر 2004 دخترش را به دنیا آورد. او در مورد ازدواج می گوید: «به نظر من ایده اصلی ازدواج برای من بسیار رمانتیک است. آیا زیبا نیست که انسانی به یک انسان دیگر بگوید آنقدر تو را دوست می خواهم که می خواهم با تو پیر شوم؟» یاسمین برای دخترش آنجلینا لالایی های فارسی می خواند. فشرده گفتگوی مجله اینترنتی «کینوتسایت» را با یاسمین طباطبایی می خوانید:

س: خانم طباطبایی، شما در فیلم «جنس بیگانه» نقش یک زن ایرانی را بازی می کنید که به دلیل مسائل جنسی مورد پیگرد قرار می گیرد و می خواهد در آلمان زندگی جدیدی را آغاز کند. چگونه این فیلم شکل گرفت؟



ج: فکر این فیلم از هشت سال پیش وجود داشت. آن زمان آنجلینا ماکارونه (کارگردان) و بودیت کافمن نوشتند سناریو را شروع کردند. من وقتی شنیدم قرار است یک فیلم درباره یک دختر پناهنده ایرانی ساخته شود، فکر کردم چه کسی بهتر از من می‌تواند این فیلم را بازی کند؟ و می‌خواستم حتماً بدانم چه برنامه‌ای دارند. بعد آنها گفتند که از همان اول مرا برای این نقش در نظر گرفته بودند. تا دو سال پیش هنوز سناریو آماده نشده بود. ما هنرپیشه‌ها اعتراض کردیم، افکار جدیدی مطرح کردیم و توانستیم در متن سناریو تأثیر بگذاریم.

س: آیا شما که در ایران متولد شده اید توانستید از تجارب خودتان در سناریو استفاده کنید؟

ج: برای من بسیار مهم بود که لهجه فارسی اصیل در فیلم به کار رود چرا که دست اندر کاران فیلم اصلاً تجربه‌ای در این زمینه نداشتند. اول گفتگوها ترجمه‌می‌شد که واقعاً قابل استفاده نبود. در پایان، من و نویسندگان (اخوان) که نقش سیامک را بازی می‌کند، کمی پیش از شروع کار مشغول ترجمه شدیم. ما می‌خواستیم مانند ایرانیان واقعی حرف بزنیم و نه مثل کسانی که حرفشان از آلمانی به فارسی ترجمه می‌شود. زبان فارسی بسیار پر کنایه و پراز ایما و اشاره است. در زبان آلمانی تقریباً همه چیز صریحاً گفته می‌شود. در زبان فارسی اما این کار بسیار بی‌ادبی است. در صحنه‌ای که فریباً با مأمور مرزی آلمان صحبت می‌کند، آنقدر صغراً و کبراً می‌چیند تا بالآخره اعتراف می‌کند که با یک زن زندگی می‌کرده است. قابل تصور نیست یک زن ایرانی با یک مرد درباره زندگی جنسی خود سخن بگوید. فرهنگ زنان در ایران پر از شرم است. خوشبختانه این نکات در سناریو مورد توجه قرار گرفت و همان طور هم اجرا شد.

س: چه چیزی در این نقش شما را به خود جلب کرد؟

ج: فریباً یک شخصیت غیر عادی است که برای هر هنرپیشه‌ای جذاب است. او یک درگیری درونی با خود حمل می‌کند. بر اساس آنچه هست و آنچه احساس می‌کند، به یک فرد حاشیه‌ای مضاعف [جنس بیگانه] به ویژه در پیرامون فرهنگی خودش تبدیل می‌شود. او نمی‌تواند به جایی پناه ببرد. از زندگی لذت نمی‌برد. از همین رو نیاز به آزادی او را فرا می‌گیرد. آنچه مرا به خود جذب کرد این بود که او مأیوس نشده و به قریانی تبدیل نمی‌شود. او خودش را می‌سازد و به شدت تلاش می‌کند و تن به خطر می‌دهد. چنین زنانی متأسفانه کمتر دیده می‌شوند. بعلاوه، برای هر هنرپیشه زن بازی کردن نقش یک مرد یک چالش بزرگ به شمار می‌رود.



س: چگونه خود را برای این نقش آماده کردید؟ آیا با زنان همجنس گرا در ایران تماس گرفتید؟

ج: من مدتی طولانی در اینترنت جستجو کردم. می‌خواستم بدانم زنان همجنس گرا در ایران چگونه زندگی می‌کنند. آنها باید مخفی زندگی کنند. متأسفانه در تمام اینترنت حتی یک زن ایرانی همجنس گرا هم پیدا نکردم. تنها تماس از سوی خانم کارگردان فیلم ممکن شد. البته این زن ایرانی از 28 سال پیش در آلمان زندگی می‌کند. به طور کلی موضوع در مورد فریباً بر سر سرنوشت انسان است و اینکه بر زنان در این کشورها چه می‌رود. ولی در مورد آنچه به ماجراهی مردان مربوط می‌شود من خیلی ساده از پدر و برادرم کپی برداری کردم.



س: آیا از ابتدای پایان فیلم به همین شکل برنامه ریزی شده بود؟

ج: روایت‌های مختلف وجود داشت. اگر فریبا در پایان موفق می‌شد، آن وقت کمی لوس می‌بود. اگر موفق نمی‌شد، آن وقت غم انگیز می‌بود. به همین دلیل یک پایان خیلی مهیج انتخاب کردیم، اینکه آیا این پایان واقعی است یا نه، هیچ کس نمی‌داند. این امید کاملاً وجود دارد که شاید روزی فریبا موفق شود به برلین، پاریس و یا یک شهر بزرگ دیگر برود تا بتواند آزاد زندگی کند.

س: می‌خواهید با این فیلم به چه چیز در خودآگاهی بیننده دست پیدا کنید؟

ج: نماشاجی باید انسان‌های پشت داستان را ببیند. من خیلی خوشحال خواهم شد اگر مردم یک بار هم شده به زن ایرانی توجه کنند بدون آنکه به این فکر کنند که وی یک قربانی است. اگر بتوانیم کاری کنیم که دیگران فقط به ظاهر فکر نکنند و امیدوار باشند که فریبا در این دلیری که به خرج می‌دهد موفق شود، آنگاه به هدف خود رسیده ایم.

سارا شاهی



نام اصلی او آهو جهان سوز شاهی می‌باشد که در 10 ژانویه سال 1980 در تکزاس به دنیا آمد. او از نوادگان فتحعلی شاه قاجار است و به همین دلیل خانواده اش دو سال قبل از انقلاب مجبور به ترک ایران شده و به آمریکا می‌روند. سارا از کودکی در کنار زبان انگلیسی، به خوبی زبان فارسی را صحبت می‌کرده است و خانواده‌ی او هر ساله جشن‌های ایران را در خانه برگزار می‌کردنند.

به دلیل تشویق‌های مادرش از کودکی در تاتر مدرسه نام نویسی می‌کند و طولی نمی‌کشد که استعداد او نمایان شده و در سن 10 سالگی به عنوان مدل برای شرکت کردن در مسابقه‌ی بین‌المللی به نیویورک دعوت می‌شود. در نوجوانی در گروه کر دبیرستان فعالیت داشته و دبیرستان خود را با نمرات بسیار بالایی به اتمام می‌رساند و به دانشگاهی در شهر دالاس می‌رود. در هنگام



تحصیلاتش در دانشگاه در کلاس‌های اپرا شرکت کرده و در این زمینه نیز از استعداد و توانایی بسیار بالایی برخوردار بوده است.

بعد از فارغ التحصیل شدن از دانشگاه تصمیم می‌گیرد که شانس خود را در زمینه‌ی بازیگری امتحان کند و برای اولین بار در فیلم دکتر تی و زنان در کنار دو هنرپیشه‌ی معروف ریچارد گر (Richard Gere) و هلن هانت (Helen Hunt) نقش کوتاهی را ایفا کرد و به دلیل تشویق‌های کارگردان آن فیلم رابرت آلتمن (Robert Altman) در سال 2000 به لس آنجلس سفر کرد تا در آنجا به صورت حرفه‌ای به بازی گری ادامه دهد. طولی نمی‌کشد که به این هنرمند زیبای ایرانی فیلمهای زیادی برای بازی کردن پیشنهاد می‌شود. وی در فیلمها و سریالهایی مانند (Spin City), (Boston public), (Frasier), (ER) بازی کرد و در فیلم Reba دوست پسر کنونی خود Steve Howey که یکی از هنرپیشه‌های معروف سریالی است را انتخاب کرد.

در سال 2004 به او پیشنهاد شد که در سریال لزبینی و پر طرفدار The L word بازی کند. او در نقش DJ و یک لزبین زیبا و جذاب به نام کارمن (Carmen) ظاهر شد و به



دلیل این نقش مورد توجه بسیاری از خبرنگاران قرار گرفت او در یکی از مصاحبه‌هایش می‌گوید: "احساس می‌کنم دقیقاً می‌دانم که اگر در شرایطی قرار بگیرم چگونه می‌توانم با زنی باشم."

آخرین کار او Call girl است که در سال 2006 به بازار خواهد آمد.



دیار (سعید محمدی)



شیشهء غم به تلنگری زدی

سکوت جانم به هم زدی
شکست

تو ز دیار من آمدی

چون غمه ای بیش و کم زدی به دل ریشم تو چنگ زدی
روشنی چشمون تو به دل نشست هوا من شد هوا تو
صدای من شد صدای تو تپیدن قلب به خاطرت
کشیدن درد برای تو ای گل یاس سپید من
ای طلوع خورشید من عطر تن تو به جان من چه خوش نشست

ای تو هم گریه، دلپذیر
بی تو ای آیت زندگی دلم شکست
اغه نفس بود برای تو
غم هوس بود برای من
حرف و حدیث بود برای من

اگه عزیز بود برای تو
سکوت جانم به هم زدی
شکست

تو ز دیار من آمدی

شیشهء غم به تلنگری زدی

سکوت جانم به هم زدی

روشنی چشمون تو به دل

شکست

چون غمه ای بیش و کم زدی

به دل ریشم تو چنگ زدی

نشست

هوا من شد هوا تو

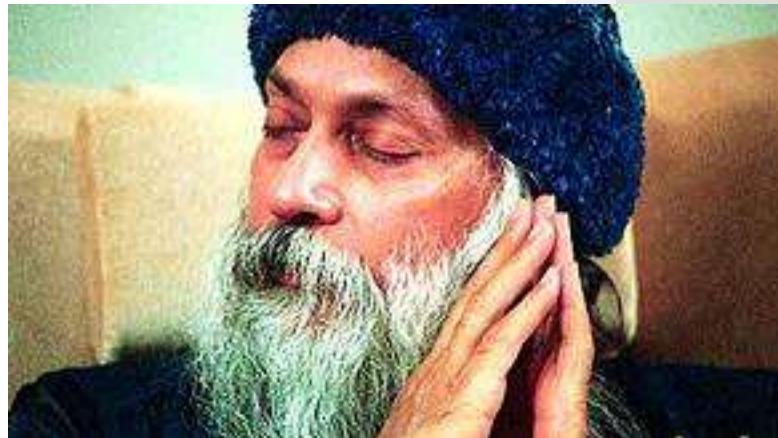
صدای من شد صدای تو

کشیدن درد برای تو

تپیدن قلب به خاطرت

تو ز دیار من آمدی ...

سکوت جانم به هم زدی ...



باگوان شری راجنیش،

راجنیش چندراموهان در سال 1931 در شهری کوچک به نام کاچوارا در هند مرکزی به دنیا آمد."باگوان" به معنی شخص ملکوتی و مقدس و "شری" به معنای مرشد است. وی در اواخر حیاتش نام خود را به اشو تغییر داد.

مذهب والدین او جینیسم بود. اگرچه اشو در تمام طول عمرش خود را به هیچ دین و فرقه مذهبی وابسته نمی دانست. او در تاریخ 21 مارس سال 1953 در سن 21 سالگی به "سامادھی" (رسیدن به روشن بینی که در آن روح انسان با روح هستی یگانه می گردد). رسید. راجنیش درجه فوق لیسانس خود را در رشته فلسفه از دانشگاه سوگار اخذ نمود. او به مدت 9 سال مشغول به تدریس فلسفه در دانشگاه جبال پور بود و به طور هم زمان، به عنوان یک استاد مذهبی فعالیت میکرد. او در سال 1966 تدریس را کنار گذاشت و تمام توجهش را به تربیت سانیاسینهایش (مریدانش) و همچنین سخنرانی های خود معطوف ساخت. اشو یک آپارتمان در شهر بمبئی داشت که معمولاً در آنجا اشخاص و گروه های کوچک را ملاقات می کرد و به عنوان یک استاد روحانی به راهنمایی دوستدارانش می پرداخت. در سالهای نخستین بیشترین سانیاسینهای او را اروپاییان و هندیان تشکیل می دادند.

در سال 1974 اشو به سمت شهر پونا در جنوب بمبئی مهاجرت نمود. گروههای مخالف ادعا می کنند که این تصمیم به دلیل افزایش مخالفتها عومومی در بمبئی بر علیه وی اتخاذ شد. در واقع هدف اشو از این مهاجرت بنا



کردن یک آشرام(محل تدریس) بود تا بتواند محلی بزرگتر و راحتتر که دارای تسهیلات بیشتری جهت تربیت شاگردانش باشد را ایجاد کند. آین آشرام از دو قسمت که در مجاورت هم قرار داشتند و مساحت هر کدام به حدود 24,000 متر مربع می رسانید تشکیل شده بود و در یکی از مناطق اعیان نشین پونا به نام پارک کوریگون قرار داشت. تخمین زده می شود که حدود 50,000 نفر از غربیانی که در جستجوی روشی بینی به کمک یک استاد روحانی بودند از این محل دیدن کرده اند.

در سال 1979 اشو از هجرتش به عنوان حرکتی جهت حفظ نسل بشر نام برداشت. او گفته بود "اگر ما نتوانیم در 20 سال آینده انسان نوینی خلق کنیم، انسانیت هیچ آینده ای نخواهد داشت. فقط زمانی می توانیم جلوی خودکشی همگانی را بگیریم که انسان جدیدی بیافرینیم.

او پکسری آموزش‌های روحانی تلفیقی را ارائه کرد که ترکیبی بود از هندوئیسم، چینیسم، ذن، بودیسم، تائویسم، مسیحیت، فلسفه یونان قدیم، بسیاری از عقاید و رسوم مذهبی و فلسفی، روانشناسی، روش‌های جدید درمانی مدیتیشن و غیره....

در سال 1980 او توسط یک هندوی بنیادگرا در یکی از سخنرانیهای صبحگاهیش با چاقو هدف حمله قرار گرفت. به دلیل بی کفایتی پلیس این تروریست تبرئه شد. در سال 1981 او با بی میلی هندوستان را به دلیل درمان بیماری و برخورداری از امکانات پزشکی پیشرفتہ تر ترک کرد و راهی آمریکا شد. گروهی که همراه او بودند در زمینی به مساحت 26000 کیلومتر مربع در مزرعه "بیگ مادی" در نزدیکی آنتلوب ایالت اریگون که سانیاسینهایش به مبلغ 6 میلیون دلار خریداری کرده بودند ساکن شدند. نام این مزرعه به راجنیش پورام(عصاره راجنیش) تغییر پیدا کرد. یک جاده متروک و کوچک به طول 20 مایل از آنتلوب تبدیل به شهرکی پر رونق با 3,000 نفر جمعیت شد. یک باند فرودگاه به طول 4,500 فوت، یک مخزن آب به مساحت 88,000 متر مربع و یک تالار گردهمایی به مساحت فوت مربع دائر گردید. بسیاری از مردم محلی از ایجاد چنین مرکزی در بین خودشان به دلیل تفاوت‌های دینی و فرهنگی ناراضی بودند. بازتاب این نارضایتی به صورت ندادن مجوز احداث ساختمان به طرفداران اشو نمود پیدا کرد. تعدادی ساختمان بدون کسب مجوز در مزرعه بر پا شد و هنگامی که مقامات رسمی تصمیم به جلوگیری از این ساخت و سازها گرفتند اداره آنها بوسیله افراد نا معلومی به آتش کشیده شد. زمانی که در خواستهای سانیاسینها کراراً از سوی مقامات رد شد تعدادی



از آنها به عضویت شورای شهر در آمدند. نام شهرآنتلوب به شهر راجنیش تغییر کرد.



خرد یک بیداری است

تاریخ می کوید که بردگی از میان رفته است . این کاملا چرند است ! بردگی از بین نرفته بلکه فقط از نوع زمحت به نوع لطیف آن تبدیل گشته . آری تو دیگر بر دست و پایت زنجیر آهندی نداری زیرا که زنجیر ها لطیف شده اند : زنجیرها وارد ذهن شده اند و درونی گشته اند . در بیرون تو از آزادی - دموکراسی - برابری و برادری بهره مند هستی . فقط واژه هایی خالی و ناتوان . و در عمق برادری در هیچ جا وجود ندارد . نمی تواند وجود داشته باشد

اگر چیز هایی مانند هندویسم و یا بودیسم وجود داشته باشد - چگونه برادری امکان دارد ؟ اگر ملت ها - هندی - چینی - زاپنی وجود داشته باشند چگونه برادری ممکن خواهد بود ؟ غیر ممکن است . انسان بیوسته در جنگ به سر می برد . در هر لحظه تضاد و نزاع وجود دارد . و چگونه ممکن است برابری وجود داشته باشد و قنی از همان ابتدا به تو درس جاه طلبی می دهند ؟ جاه طلبی یعنی تو باید از دیگران بالاتر باشی . جاه طلبی یعنی که تو باید برتری خودت را اثبات کنی و ثابت کنی که دیگران از تو پایین نر هستند و تو باید موفق شوی . اگر خدای تو موقفيت باشد . اگر جاه طلبی آموزش تو باشد برابری چگونه ممکن است ؟ با این اوضاع حتا صحبت در مورد برابری هم بی معنی است .



برابری حتا در کشورهای کمونیست هم وجود ندارد . در جایی که جاه طلبی هنوز ناپدید نشده برابری نمی تواند وجود داشته باشد . در روسیه یا چین هنوز طبقات وجود دارند . نام ها عوض شده - برحسب ها تغییر کرده . حالا دیگر طبقه غنی و فقیر وجود ندارد ولی طبقه ی حدیدی برخاسته : طبقه ی حاکم و محاکم . این همان بازی کهنه است و ابدا تفاوتی ندارد . ما به همان بازی ها ادامه می دهیم

مساله واقعی انسان چگونه یافتن حقیقت نیست . زیرا تا وقتی که تو آزاد نباشی نمی توانی حقیقت را پیدا کنی . حقیقت با آزادی به دست می آید . مسیح گفته است : حقیقت آزاد می کند . این درست است . ولی این تنها نیمی از داستان است که حقیقت انسان را آزاد می سازد . نیمه ی دیگر داستان که به شما گفته نشده به همان اندازه مهم است : حقیقت فقط در آزادی اتفاق می افند . در واقع حقیقت و آزادی دو روی سکه هستند و با هم روی می دهند . اگر تو آزاد نباشی نمی توانی به حقیقت بررسی و اگر به حقیقت دست یابی نمی توانی آزاد نباشی . ولی از کجا باید شروع کرد ؟ اگر با حقیقت شروع کنی قربانی واژه ها - فلسفه ها و متون مقدس خواهی شد . تو در جنگلی از گمان های منطقی زبان شناسانه گم خواهی شد

از آزادی شروع کن : این پیام من برای شماست . از زندانی که بر تو تحمیل کرده اند بیرون بیا . و اگر تو با زندان همکاری نکنی زندان نمی تواند وجود داشته باشد . تنها اشعه ی امید انسان این است که زندان بدون همکاری تو نمی تواند وجود داشته باشد . ولی تو همکاری می کنی : زندان احساس امنیت می دهد و این است . راحت است . احساس گرما می کنی و تو خوب آن را از داخل تزیین کرده ای

در طول اعصار انسان همواره چنین کرده : تزیین دیوارهای سلول زندان . تو پیش ایش داخل آن را زیبا کرده ای . مانند یک معبد به نظر می رسد ! تو زنجیر های را بسیار زیبا رنگ آمیزی کرده ای . زنجیر های را با طلا و نقره پوشانده ای . مانند زینت آلات به نظر می رسند . پس به همین سبب همکاری می کنی

و اگر تو بخواهی خداوند را بشناسی . اگر مایل باشی زندگ را بشناسی و نعمت ها و برکات آن را درک کنی و زیبایی این جهان هستی را ببینی - آزادی نخستین پیش نیاز است . اگر بخواهی این چیز ها را نگاه کنی باید از زندان بیرون بیایی . باید مخاطره کنی . زیرا زندان به نظر راحت می رسد و تو مدت های زیاد در آن زیسته ای و به آن عادت کرده ای . تو باید به هوای آزاد ببایی و زیر آسمان و خورشید و ماه بروی . تو باید در معرض باد قرار بگیری

تو شاید آن قدر در قفسه مانده ای که می ترسی بار دیگر بال بگشایی . شاید کاملا فراموش کرده باشی که بال داری و می توانی پرواز کنی . اوضاع انسان چنین است . ولی قبل از این که بتوانیم از دیوار های زندان بیرون بزنیم باید نخست بدانیم که این زندان چگونه ساخته شده و راهکار آن چیست و از چه تشکیل شده است



اساسی ترین راهکار این است که کشیش و سیاست کار و حکیم هر چیز واقعی را با چیزی غیر واقعی جایگزین کرده اند . این نخستین و اساسی ترین راهکاری است که این زندان و این بردگی بر آن استوار است

آنان ازدواج را جایگزین عشق ساخته اند . ازدواج چیزی مصنوعی و پلاستیکی است . اگر ازدواج نتیجه عشق باشد خوب است و زیبا . ولی کشیشان ترتیب دیگری داده اند و می گویند : نخست ازدواج کن و سپس عشق بورز

آنگاه عشق هرگز روی نخواهد داد . آنان مهم ترین بخش تو را که قلبت باشد از کار انداخته اند . پس از ازدواج تو شاید همسرت را دوست بداری - زیرا با هم زندگی کرده اید - درست مانند برادران و خواهران که با هم زندگی می کنند ولی شعری در میان نیست . هیجانی نیست و شعفی وجود ندارد . پس از ازدواج - عشق روی زمینی مسطح حرکت می کند و با قله های سور و شعف آشنایی نخواهد داشت

و دقیقا به همین ترتیب آنان هر چیز واقعی را با چیزهایی غیر واقعی جایگزین کرده اند . ازدواج مصنوعی است و ساخته ی انسان . عشق آفرینش خداوند است . عشق اتفاق می افتد ولی ازدواج ساخته می شود . مانند چیز واقعی می نماید ولی جنین نیست . تنها یک تظاهر است . ازدواج فقط تولید نفاق می کند و نه هیچ چیز دیگر . و تو نمی توانی برای مدت های زیاد تظاهر کنی . دیر یا زود تظاهر رنگ می بازد و فرسوده می گردد و آنگاه تو در رنج و عذاب خواهی بود

اشو



هُجُنْسْعُون

قاب عکس



دو زن سوئی در جایگاه لزبین ایرانی در گی پارا در استکلم همراه با پلاکارتی که همجنسگرایی رادر ایران برابر با اعدام نشان می دهد توپاظای کمک برای ما می کردند.

(همجنسگرایان ایرانی طبق معمول پشت نقاب در جمع تماشاچیان بودند)



بدون شرح



گوشه‌ای از زندگی زنان همجنسگرای ایران به دلیل مشکلات جامعه

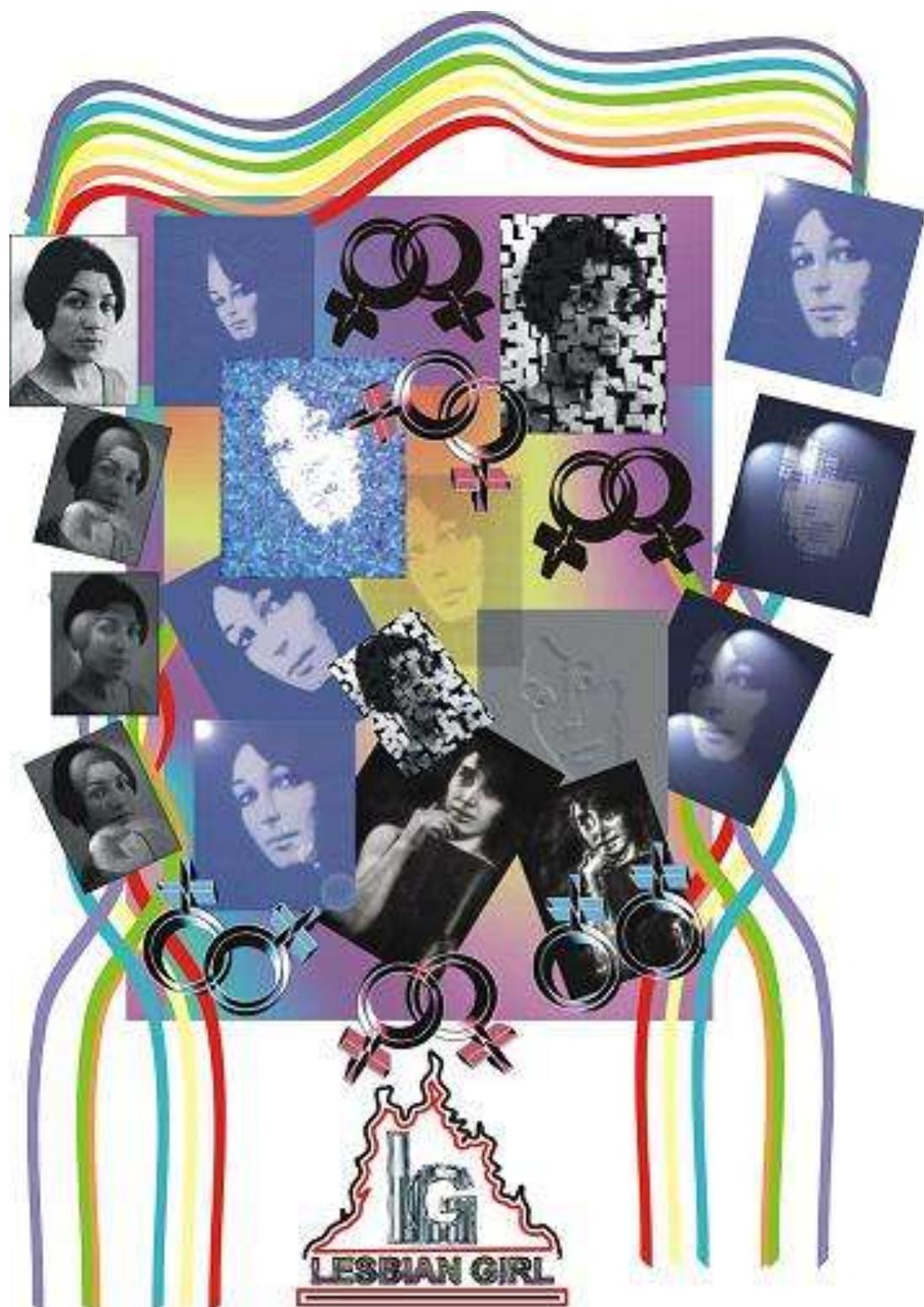
هفجنستون



در سایت <http://www.natashatynes.org> تصویر زن ایرانی که بجرائم رابطه بیرون ازدواج سنگسار شده



هنجرسون



از یک دوست عزیز به نام دختر لزبین



از حق دفاع کن، حق تو آزاد زندگی کردن است

نمی دونم چند نفر آدم همجنس گرا این متن رو می خونن. امیدوارم که هیچکدومشون از حرف های من و واژه هایی که احتمالاً ممکنه اشتباه به کار ببرم ناراحت نشن. تازه فهمیدم که چقدر شوت می زدم. امیدوارم خامی و بی دانشی من رو ببخشید.

نمی دونم چرا تا می خواهم از کنفرانس بنویسم، فکرم گره می خوره به هزار تا تجربه شخصی، و هزارتا خاطره مربوط به ایران. و از امروز صبح هم گره خورده به این مطلب سبیل طلا و فرنگوپولیس. گفتم که دچار شوک فرهنگی شدم تو کنفرانس. معمولاً وقتی با یه چیزی که از ظرفیت فکری یا احساسیم بالاترها مواجه می شم تب می کنم و برای همین شب دوم هم تب کردم. چی باعث شد تب کنم؟ حتماً بهم می خندین یا عصبانی می شین و می گین عجب عقب افتاده ای هستم. من از دیدن چند صد زن همجنسگرا تو کنفرانس دچار شوک شدم! همیشه می گفتم انتخاب جنسی حق هر کسی هست و تا وقتی برخلاف طرف مقابل عمل نشه هر نوع رابطه جنسی اشکالی نداره. اما اونجا فهمیدم که اصلاً هیچوقت نمی دونستم از چی حرف می زنم! واقعیتش اینه که هیچوقت یه زن همجنسگرا تو عمرم ندیده بودم. از روی هوا حرف می زدم. برام ملموس نبود چیزی که ازش حرف می زدم. یه جوری حرف می زدم انگار من حتماً باید حق بدم که یه نفر همجنس گرا باشه، انگار که همجنسگرایی یه چیز غیر طبیعیه که حالا ما چون خیلی روشنفکریم و معتقد به آزادی جنسی و حق هر کسی بر بدنش اجازه می دیم که یه عدد هم همجنسگرا باشن و نقدشون نمی کنیم. وقتی زن های همجنسگرا رو دیدم فهمیدم که همجنسگرایی اصلاً یه همچین چیزی نیست. همجنسگرایی یه واقعیته، یه واقعیت عین همون واقعیت مثلًا تمایل من به رابطه با یه مرد. یه واقعیتی که اصلاً مسخره است من برای بودنش بخواهم از حق داشتن یا نداشتن یا اصلاً همین واقعی بودن حرف بزنم! انگار که یکی بگه من حق دارم باشم یا نه! بحث طبیعی و غیر طبیعی اصلاً یه بحث بیهوده ای به نظرم اومد. به همون اندازه بیهوده که مثلًا بخوایم اثبات کنیم که طبیعیه که من دلم می خواهد با یک مرد بخوابیم! یعنی اساساً اون گزینه مطلق دو تایی زن و مرد که همه عمر تو ذهنم فرو شده بود دچار تزلزل شد. اولیش درکش برام سخت بود. اصلاً نمی تونستم باور کنم آدم های متفاوتی از من و گزینه های دو تایی متفاوتی از گزینه همیشگی مرد و زن هم وجود داره. یعنی حتی وقتی از حق همجنسگرایی هم حرف می زدم، باز هم در چهارچوب همون زن-مرد بود و این یعنی اینکه به نظرم زن-زن و مرد-مرد و غیره رابطه ای خارج از تنها دو تایی ممکن بود که باید قبولش می کردیم چون بعضی آدم ها از نظر ژنتیکی و روانی و مغزی و هورمونی و غیره خارج از اون دو تایی بودن. خلاصه که ساختار اون دو تایی از بیخ و بن تو ذهنم شکست و البته نمی تونستم هضمش کنم. یعنی آدم هایی که اونجا می دیدم رو تونستم باور کنم، ولی همیش دنبال این دو تایی زن-زن تو جامعه ایرانی می گشتم. اونچه که روی روی خودم می دیدم برام واقعی بود چون



با گوشت و پوست و احساس جلوی چشمم بود و اصلا باعث شد مفهوم زن و مرد هم تو ذهنم بریزه به هم و تعریف های جدیدی جاوشون رو بگیره. اما چیزی که باعث شد تب کنم تصور این دو تایی زن-زن تو جامعه ایران بود. سعی می کردم واقعیتی که جلوی چشمam می بینم رو تو جامعه ایران تصور کنم و نمی تونستم. یعنی از فکرش هم می ریختم به هم. از فکر همه اون زن های واقعی که تو ایران تو دوتایی زن-زن گنجونده می شن، و من هیچ وقت ندیدمشون. یعنی یه واقعیت گنده که رسما حذف شده! همین الان هم که بهش فکر می کنم سردرد می گیرم. نمی تونم قبول کنم که همچین دوتایی هایی تو ایران وجود نداره! نمی تونیم بگیم یه واقعیتی فقط مختص به یه ناحیه جغرافیایی که! و من همین فکر می کنم پس این زن ها کجا هستن تو ایران؟ چند نفرشون اصلا می دونن که تو چه چهارچوبی قرار می گیرن؟ چند نفرشون مجبور شدن یا به خاطر همون روند طبیعی جامعه خواستن که تو دو تایی زن-مرد قرار بگیرن؟ چند تا ازدواج کام نیافته به این خاطر به وجود اومده؟ و هزار تا سوال دیگه...

این سوال ها از اون روز داره من رو آزار می ده و نمی تونم با وجود اینکه بحث روز انتخابات و زندانی های سیاسیه، بهشون فکر نکنم. و بعد مطلب سیبیل طلا رو خوندم و به دنبال اون مطلب سیما و نیک آهنگ و فکر کردم ما کجای کاریم؟ و فکر کردم این تابوها و بحث اندرونی و بیرونی چی به سر خیلی ها آورده؟ اینکه ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم که آیا یک زن حق داره در مورد سکس حرف بزنه یا نه، اینکه آیا اصلا فضای عمومی جای شایسته ای یا مفیدی برای حرف زدن از تمایلات جنسی یک زن هست یا نه، اینکه یه زن با حرف زدن از سکس فقط آبروی زن ایرانی رو می بره و دیگر هیچ، اینکه ما اندر خم کوچه پرده بکارت هستیم، اینکه هزار تا اولویت هست و زن های ایرانی از پایه ای ترین حق هاشون هم برخوردار نیستن و حرف زدن از مسائل جنسی فقط به تحریک کردن مردها منجر می شه و دردی رو دوا نمی کنه!! خلاصه هزارتا چیز از این قمash داره ذهنم رو آزار می ده و فکر می کنم تا کی باید اینجوری باشه؟ کجا باید از این چیزا حرف زد که فایده داشته پس؟ حق های اولیه زن ها کی به دست می آد که بعدش راجع به حق جنسیشون حرف زد؟ اصلا حق های اولیه زن ها و اولویت هاشون چیه؟ آبرو یعنی چی؟ آبروی زن ایرانی به چیه؟ واقعیت ها تا کی باید نادیده گرفته بشن به خاطر یک سری اولویت ها؟ و در کنار این حرف ها این هزاران زن همجنس گرای ایرانی (و به نوعی خیلی از مردهای همجنس گرا که البته به لطف نمی دونم چه چیزی حداقل مرد همجنسگرا تو جامعه ایرانی دیده می شه، هرچند کم) کجای جامعه هستن؟ با پایمال شدن حقوقشون و نادیده گرفتن واقعیت وجودیشون چه جوری کنار می یان؟

متنی از بلوج خورشید خانم



از حق دفاع کن، حق تو آزاد زندگی کردن است



به تمامی زنان هم جنسکرای ایران زمین که از امروز دست در دست هم، بازو به بازوی یکدیگر با قدمهایی استوار و سری بر افراشته، در راه رهایی و آزادی قدم بر خواهیم داشت و زنجیرهای اسارت و ترس را پاره خواهیم کرد. پشت به پشت هم، استوار و با غرور فریاد آزاد زیستن را سر خواهیم داد. زمان خفغان و بی پناهی سر رسیده، وقت آن است که شجاعانه از بی عدالتی، ظلم و تجاوز سخن بگوییم. اگر من و تو دردها و غمها یمان را به دنیا فریاد نزنیم در زندان وحشت خواهیم مرد. بباید یک صدا و با قدرت مشکلات یک زن هم جنسکرای ایرانی را به گوش دنیا برسانیم اگر من و تو سکوت کنیم نه تنها خودمان بلکه بسیاری دیگر قربانی سکوتمن خواهند شد منتظر چه هستید بباید با هم فریاد کنیم.

اگر دم از حق و آزادی می زنم به این معنی نیست که با مشکلات ایران آشنا نیstem به عنوان یک زن و یک زن هم جنسکرای ایرانی نمی توانم در مقابل این همه حق کشی و ظلم سکوت کنم و آرام بنشینم.

یک زن همیشه در دنیا مورد ظلم قرار گرفته است و در جامعه‌ی پدر سالار ایران هنوز هم شاهد این حق کشی‌ها هستیم ولی در کنار آن هم شاهد فعالیتها و جنبش زنان هستیم که بی شک در ایران بی تاثیر نبوده است. آیا به این نکته فکر کرده ای که اگر از ابتدا همه دست روی دست می گذاشتند و کاری نمی کردند تو به عنوان یک زن در کجا قرار داشتی؟



مشکلات تو را به عنوان یک لزبین در ایران درک می کنم من هم روزی مشکلات زیادی داشتم ولی با همه‌ی آنها جنگیدم و توانستم در ایران پنج سال در زیر یک سقف با دوست دخترم زندگی کنم. راه آسانی نیست ولی غیر ممکن هم نیست اگر من توانستم تو هم می توانی، برای رسیدن به قله باید شهامت و قدرت داشت، عصباتیت را انگیزه‌ی راهت کن نه سد راهت!

صد سال پیش را با امروز مقایسه کن و جایگاه زنان آن روز را با امروز بسنج اگر ما امروز دم از حق و آزادی همجنسگرایان نزنیم و در این رابطه فرهنگ سازی و اطلاع رسانی درستی نداشته باشیم. صد سال بعد در کجا قرار خواهیم داشت؟ باید از یک جایی شروع کرد شاید در دراز مدت نتیجه بخش باشد ولی باز هم بسیار ارزشمند است حتی اگر در صد سال آینده همجنسگرایی آزاد شود.

رساندن صدایمان به سازمانهای حقوق بشر باعث نجات چندین زن همجنسگرای ایرانی در دنیا شد. با بلند تر کردن این صدا تمامی حقوق یک زن همجنسگرگرا بدست خواهیم آورد. سختی و زمان بسیار می برد ، اما غیر ممکن نخواهد بود

پایان